

چشم اندازی به انقلاب مشروطه در ایالت استرآباد استان گلستان فعلی

غلامرضا خارکوهی^۱

اشاره

۱۴ مرداد سالروز صدور فرمان مشروطیت است که در سال ۱۲۸۵ شمسی صورت گرفت. درست است که انقلاب مشروطه غالباً معطوف به تهران بود ولی ایالات زیادی بودند که نقش بارزی در این قیام ایفا کردند. یکی از این مناطق ایالت استرآباد یا استان گلستان فعلی بود. این ویژگی خود نشانگر چند شهری بودن انقلاب مشروطه است. علاوه بر این مشارکت روستاییان منطقه را نیز می‌بایست در این قیام مورد توجه قرار داد؛ اعم از پشتیبانی مادی و مالی و هم نیروی انسانی که تقدیم می‌کردند. روستاییان در شرایطی فداکاری می‌کردند که خود دچار سختی‌های معیشتی و ناامنی‌های مفرط و مشکلات ایاب و ذهاب بودند.

از سوی دیگر در تاریخ معاصر کشور ما به طور اعم و در استان گلستان به طور اخص، انقلاب مشروطه را می‌بایست منشأ مهم‌ترین تحولات اجتماعی - سیاسی به حساب آورد. بی‌شک حوادث دوران مشروطه و تحولات سیاسی پس از آن نقش مهمی در

۱. تاریخ‌نگار انقلاب در استان گلستان





سرنوشت مردم ایران در سال‌های بعد ایفا نمود که باز خورد این تحولات با گذشت بیش از یک صد سال از آن قیام هنوز کم و بیش در جامعه ما مشهود است. شاید مهم‌ترین دستاورد سیاسی مشروطه این باشد که قیام فوق‌آینه عبرتی شد برای حماسه‌سازان انقلاب اسلامی در سال ۵۷ که نه به رژیم پادشاهی مجال تنفس دادند و نه به سکولارهای غرب‌زده فرصت میدان‌داری. نه روحانیت عرصه را برای روشنفکران و لیبرال‌های غرب‌زده و شرق‌زده خالی کرد و نه امام خمینی اجازه داد که کسی سر در دیگ پلوی سفار تخانه‌های روسیه، آمریکا و انگلیس فرو برد.

پس جا دارد که به انقلاب مشروطه و حوزه نفوذ جغرافیایی آن در خطه گلستان، به‌عنوان نشانه چند شهری بودن آن بپردازیم و تحولات سیاسی ناشی از آن را از آغاز تا ابتدای کودتای رضاخان به‌طور اختصار مورد کنکاش قرار دهیم.

کلیدواژه‌ها: استان گلستان - ایالت استرآباد - گرگان - رامیان - فندرسک - علی‌آباد کتول - ترکمن صحرا - پیروزی و استبداد - روسیه - انگلستان - انقلاب مشروطه - شیخ حسین مجتهد (مقصودلو استرآبادی) - سیدطاهر مجتهد - سعدالله خان میرفندرسکی - امیر اعظم - محمدعلی شاه - قیام جنگل - میرزا کوچک خان.

نارضایتی مردم و انقلاب مشروطه

مشروطه واژه‌ای فارسی - عربی، به معنای شرطی، محدود، یا تعدیل یافته است. خواست مرکزی انقلاب مشروطیت ایران تأسیس سلطنتی محدود یا تعدیل یافته بود که بزرگترین دستاورد - هر چند ناپایدار - انقلاب ایران نیز محسوب می‌شود؛^۱ و این خواست، به دلیل ظلم و ستم بیش از حدی بود که کاسه صبر مردم مسلمان را لبریز کرده بود؛ به طوری که عموم مردم از شاه و دولت‌مردان او، و حکام ولایات از جمله ولایت استرآباد (استان گلستان فعلی) به تنگ آمده بودند. لذا مهم‌ترین هدف انقلاب مشروطه را باید تحقق نسبی عدالت و رهایی از سلطه حاکمان ستمگر دانست. چنان که یکی از نویسندگان می‌گوید:

عامه مردم تحت این کلمه مشروطیت، فقط حکومتی می‌خواستند که خوب باشد و ظلم و اجحاف نکند. گرچه هر صنف، از خوبی و عدالت چیزی می‌فهمیدند. خلاصه اینکه مردم جز یک نظر کلی مبهم که منشأ

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی/ایران، تهران، مرکز، ۱۳۷۳، ص ۱۰۱.

آن عدم رضایت باشد نداشتند.^۱

در واقع مردم از ظلم و بی‌عدالتی و بی‌کفایتی حاکمان قاجار خسته شده بودند. مردم بیچاره از دو سو مورد ظلم و تعدی بودند؛ از یک سو توسط حاکمان رسمی دست‌نشانده پادشاهان قاجار، و از سوی دیگر به وسیله خان‌های گردن‌کلفت محلی که همواره مورد حمایت حاکمان دولتی بودند. زیرا خان‌ها برای سستمگری و چپاول مردم، دستشان با حکام دولتی در یک کاسه بود. در چنین شرایطی خوانین خطه‌ی علی‌آباد کتول - از مناطق شرقی استان گلستان - هر بلایی سر مردم منطقه می‌آوردند. چنان که حجت‌الاسلام شیخ‌رضا شریفی گرگانی در خاطرات خود می‌گوید:

ملا غلام‌رضا - جد من^۲ - و ملا قاسم تجری - که بعداً شهیدش کردند - و سید نعمت‌الله دیلمی، و سید حسین ضیایی پلنگ، (که پلنگ‌ها یک طایفه هستند) این‌ها توی دهانه [محمدآباد کتول] جمع می‌شوند و فتوا می‌دهند که اموال علی‌محمد خان باید داغون و تقسیم بشود.^۳ ثروت علی‌محمد خان خیلی زیاد بوده شامل گله‌های گوسفند، گله‌های گاو، گله‌های اسب و چیزهای دیگر، آن وقت خزینة‌اش در نصرآباد شاهرود بود، مردم بعد از این فتوا همه این‌ها را داغون کرده بودند. مردم قصر خان را محاصره می‌کنند پسرش را می‌کشند و خودش هم به جنگل فرار می‌کند...

خوب چرا علما این فتوا را دادند مگر او چه کار می‌کرد؟ حالا بگذارید من بعضی از جنایات‌هایش را بگویم که مرتکب می‌شد، مثلاً می‌گفتند که یک نفری برایش یک قدری گردو آورده بود، آمدند و گفتند که ما این را چی بهش بدهیم، گفتند صد تا گردو را بشکنید تا معلوم شود که مغز دارد یا نه؟، صد تا را شکستند، هفت تایش پوک بود. خان گفت:

صد تا گردو روی سرش بشکنید، پنجاه تا که شکستند مرد.
در آن زمان یخچال و این جور چیزها نبود، از توی سوراخ‌های کوه یک

۱. شفق، خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟، ص ۱۴۱.

۲. به گفته آقای علی دنکوب: جناب حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ‌رضا شریفی معروف به شریفی گرگانی، فرزند ملا محمد و نوه ملاغلام‌رضای معروف هستند که خود ملاغلام‌رضا مفتی منطقه بود و بنا به فتوای ایشان علی‌محمد خان معززی کتولی که به مردم کتول ظلم فراوان روا می‌داشت مورد خشم مردم قرار گرفت و در نهایت متنبه گردید.

۳. به گفته حجت‌الاسلام شریفی گرگانی آقایان علما که از طوایف مختلف منطقه بودند در دهانه - محل سرچشمه زارو - جمع شدند و فتوا دادند که باید اموال علی‌محمد خان داغون بشود.





نفر - که می‌گویند شکارچی بوده - به سفارش خان برایش یخ می‌آورد، یخ‌ها را هم به بالا چلی که مرکز ییلاق این خان‌ها بوده، که الان هم هست، می‌برد، می‌گویند:

حالا که یخ آورده چی بهش بدهیم و چه کار بکنیم؟ خان می‌آید و نگاه می‌کند، مثل اینکه یک گوشه از یخ‌ها مقداری کثیف بوده یا یک سنگ یا چیز دیگر تویش بوده، این جادو جور نقل کرده‌اند، یک روایت می‌گویند که خان دستور داد سر شکارچی را بتراشند و یخ‌ها را گرفتند و به سرش بستند تا مُرد و این جوری او را کشتند، روایت دیگر این است که می‌گویند دست‌های شکارچی را بستند و یخ‌ها را دو تکه کردند و به گوش‌هایش بستند و گفتند همین جور باید بروی تا سیامرگو، آن وقت از چلی تا سیامرگو حدوداً بیش از سی کیلومتر است، آن هم راه‌های کوهستانی و پر از سنگ که تقریباً بدترین راه‌ها هستند.

حتی خان دو نفر از علمای منطقه را هم شهید کرد؛ یکی سیدحسین میرکتولی بود که از علمای بزرگ ما بود و قبل از فتوا شهیدش کردند و دیگری ملاقاسم تجری و یکی از کسانی بود که فتوای داغونی را داده بود و بعد از تقسیم اموال علی محمد خان شهید شد. ماجرای قتل سیدحسین میرکتولی قبل از ملاقاسم تجری واقع شد. آقای میرکتولی یکی از علمای بزرگ ما بود که به خاطر آن که او برای دفاع از حق مردم وساطت می‌کند تا به آن‌ها ظلم و اجحاف نشود خان او را شهید می‌کند. نی یک وسیله تقریباً پنج‌متری است برای مساحت کردن زمین. بیست در بیست نی می‌شود یک هکتار، آن وقت‌ها نوعاً شالی و برنج و این جور چیزها خیلی ارزش داشت، بعد وقتی عوامل خان می‌خواهند - فرض کنید - اینجا رانی بکنند این عالم بزرگ می‌آید واسطه می‌شود که امسال چون خشکامی شده و به خاطر بی‌آبی تقریباً برنج عمل نیامده و امسال محصول مردم کم است، او به خان گفته بود که امسال اراضی مردم رانی نکنید و به این‌ها تخفیف بدهید، خلاصه این عالم روحانی را کشتند. حتی خان می‌خواست او را به دم اسب ببندد و پیکرش را روی سنگلاخ‌ها بکشانند. نعشش را کسی جرئت نمی‌کرد بلند کند، اما یک عده‌ای فداکاری کردند نعش را به استرآباد - یعنی همین گرگان فعلی

- آوردند و الان در آنجا مقبره‌ای دارد. البته سیدحسین میرکتولی از علمای بزرگی بود که حتی ناصرالدین شاه او را می‌شناخت...

ملاقاسم تجری یکی از آقایانی است که علیه علی محمد خان فتوا داده بود که او را هم بعداً شهید کردند، حالا می‌گویم. ما در آنجا دو تا شهید عالم داده‌ایم، یکی آقای میرکتولی بود که قبل از فتوا شهید شد و یکی هم ملاقاسم تجری بود که بعد از فتوا شهید شد.^۱ کتول طایفه‌ای است از جمله طایفه تجری‌ها که ملاقاسم تجری از این طایفه بوده و جزو همان‌هایی بوده که فتوا داده برای داغانی آقای علی محمد خان، او مجتهدی مبارز و نترس بود. مختار از نوکران علی محمد خان بود که به او مهتر می‌گفتند - یعنی کسی که دنبال اسب‌ها است - مثل اینکه پسر علی محمد خان، ملاقاسم را شب نوزدهم ماه مبارک رمضان دعوت می‌کند که برای مراسم احیاء به بالاچلی برود. این هم یک توطئه بود، خود آقای ملاقاسم هم در سیامرگو زندگی می‌کرد، بیلاق تجری‌ها در سیامرگو بود، خان‌ها هم بالاچلی بودند، استان هم که جای دنکوب‌ها است. طایفه‌ها هر کدام یک ده جداگانه برای خودشان داشتند.

خلاصه ملاقاسم به بالاچلی می‌رود مراسم احیاء را برگزار می‌کند، سپس موقع برگشتن می‌خواست با قاطر برود به سیامرگو که روستای خودش بود، از بالاچلی تا سیامرگو خیلی راه است تقریباً تمامش کوهستانی است و حدوداً بیشتر از ۳۰ کیلومتر است. او می‌خواست همان شب خودش را به مجلس احیاء خودشان در سیامرگو برساند.

مختار به تحریک پسر علی محمد خان توی راه کمین کرد و ایشان را شهید می‌کند و فرار می‌کند... مردم سیامرگو هم که منتظر می‌مانند می‌بینند او نیامد که نیامد. تا بالاخره می‌بینند که قاطرش بی‌صاحب آمد. بعد این‌ها رفتند و دیدند که بین راه شهید شده است، سپس او

۱. خوانین همواره یکی از مخالفان سرسخت روحانیت بوده‌اند. چنان‌که خاطرهای مربوط به حدود اواسط دهه سی شمسی از زبان مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ عبدالنبی احمدی (از انقلابیون نهضت امام خمینی و از دانش‌آموختگان حوزه علمیه کوهستان - واقع در منطقه هزار جریب بهشهر مازندران - و از شاگردان مرحوم آیت‌الله کوهستانی معروف) نقل شده که می‌گوید:

پدرم با بعضی خوانین و اربابان علی‌آباد معاشرت داشت و همیشه از بزرگی و عظمت آیت‌الله کوهستانی برای آن‌ها تعریف می‌کرد، ولی آنان با روحانیت میانه خوبی نداشتند و چندان اعتقادی به آقای کوهستانی نیز نداشتند...

احمدرضا احمدی (ناسخ گلستانی)، دیدار با/حرار (زندگی‌نامه شیخ عبدالنبی احمدی)، مؤلف، ۱۳۸۸، ص ۴.





را به گروگان بردند. غائله‌ای شد این موضوع. مختار را خودشان [عوامل خان] گرفتند، کتکش زدند و بعد هم در راه که او را به گروگان می‌بردند فراری‌اش دادند. مختار هم بعد از فرارش نزد سپهدار تنکابنی که هزار فامیل بودند رفت و در آنجا به او زمین و زن دادند. و در آنجا شد مختار خان، ایلچی بیک یا ایلچی خان، یک چنین لقبی به او دادند.^۱

بنابر این مطالبه عدالت و امنیت و آرامش عمومی یک هدف عام در میان قشرهای مختلف جامعه بود و حتی تصور نمایندگان مجلس شورای ملی دوره اول - افرادی مثل حسام‌الاسلام - هم این بود که «سلطنت مشروطه یعنی سلطنت عادلانه [و] حکومت ظالمانه نمی‌شود.»^۲

یکی دیگر از نمایندگان مجلس نیز معتقد بود که در «سلطنت مشروطه» رشوه نباید گرفته شود، مالیات بی‌جهت نباید کم یا زیاد شود. عزل و نصب حکام نباید بدون تصویب و اطلاع مجلس باشد.^۳

بسترها و عوامل شروع قیام

البته مشخص نیست چه روزی انقلاب مشروطه شروع شده و چه شخص یا اشخاصی آغازگر آن بودند، ولی می‌توان حوادثی را دید که مجموعاً موجبات پیدایش این انقلاب را فراهم کرده است؛ از جمله شکست ایران در دو جنگ با روسیه که هر بار منجر به از دست دادن بخشی از خاک ایران شد و خصوصاً دره‌های سرسبز و حاصل‌خیز و مصفای گرجستان و قفقاز، سواحل آباد و زرخیز رودخانه جیحون و زمین‌های شرق و غرب ساحل دریای مازندران که از نقاط آباد جهان به شمار می‌روند؛^۴ و نیز برقراری کاپیتولاسیون به ضرر ملت ایران که عملاً مشکلاتی را برای مردم به‌ویژه مردم استان گلستان و خطه شمال ایجاد کرده بود، بی‌کفایتی خاندان قاجار و حاکمان منصوب در ولایات از جمله منطقه استرآباد که ظلم و ستم را به حد اعلی رسانده بودند، و به خاطر بی‌لیاقتی و بی‌تدبیری آن‌ها نظام اجتماعی جامعه به هم ریخته و ناامنی، قتل، غارت و بی‌قانونی مردم را خسته کرده بود؛ به اضافه توسعه ارتباط ایرانیان با اروپاییان و مشاهده

۱. از خاطرات سیدرضا شریفی گروگانی در مصاحبه با مرکز اسناد انقلاب اسلامی قم، جلسه ۸-۷، با اندکی ویرایش و تلخیص.

۲. مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره اول، جلسه ۴۶، ص ۴۶.

۳. همان، جلسه ۳۴، ص ۳۴.

۴. محمداسماعیل رضوانی، *انقلاب مشروطیت/یران*، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۵، ص ۵۰.



محمد علی‌شاه

اصول کشورداری ملل پیشرفته، اعطای امتیازاتی که دول روس و انگلیس به خاطر رقابت در ایران به دست می‌آوردند، وام‌ها و قرض‌های خارجی که حکومت از بیگانگان می‌گرفت و به جای آن که صرف پیشرفت، رفاه و آسایش مردم نماید، صرف عیاشی‌ها و تفریحات شاه و درباریان می‌شد و سپس اقساط این بدهی‌های خارجی را حکام شاه در ولایات مختلف به عنوان مالیات‌های کمرشکن از مردم بیچاره می‌گرفتند؛ به طوری که مثلاً از دهقانان و کشاورزان - که ۸۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند - در سال، چهل نوع مالیات اخذ می‌شد^۱ و فشار سنگینی بر زندگی و معیشت مردم

فقیر گلستان و سراسر کشور، به‌ویژه روستاییان مناطق کویری وارد می‌گردید که خود این‌ها نشانه بی‌اعتنایی حاکمان وقت نسبت به سرنوشت مردم و جایگاه و منزلت اجتماعی آن‌ها بود. به همین علت شاه و حکام او در ولایات مردم را رعیت و نوکر خود می‌پنداشتند نه ولی نعمت خود.^۲

اما علت‌العلل انقلاب و ریشه اصلی روشنگری‌های علمای اسلام در مرکز و فراخوانی مردم به عدالت اسلامی، که آوازه آن به سراسر کشور می‌رسید و نارضایتی‌ها از جور بی‌حد و اندازه‌های بود که در زمان پادشاهان قاجار در کشور رواج یافت. بنای پادشاهی قاجار از آغاز بر ستمگری نهاده شده بود؛ به طوری که ستمکارترین فرد این سلسله، همان سرسلسله آن یعنی آقا محمدخان قاجار محسوب می‌شود.^۳ با مطالعه تاریخ قاجاریه گاهی انسان به این فکر می‌افتد که گویی زشتی ستم و قبح ظلم از میان رفته بود. علاوه بر بی‌عدالتی‌های شاه، حتی ظلم‌هایی که از ناحیه شاهزادگان و حکام و عمال قاجار در مورد رعیت اعمال می‌شد، چنان دامن‌دار و سخت بود که مطالعه آن موی را بر

۱. سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۵۴-۵۳.

۲. غلامرضا خارکوهی، استان گلستان در انقلاب اسلامی، تهران، عروج، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۴.

۳. زادگاه آقا محمدخان قاجار ایالت استرآباد بوده است.



اندام انسان راست می‌کند.^۱ به قول مخبرالسلطنه هدایت:

ایران را بی‌سامانی و پریشانی فرا گرفته، روس از یک‌سو می‌کشد و انگلیس از یک‌سو، ترکیه هم سری توی سرها می‌آورد... خزانه خالی است و دولت محتاج پول... به انواع اسامی از رعیت نقد و جنس گرفته می‌شود. مردم، آن که در شمال است خود را به روس بسته، آن که در جنوب است به انگلیس. وزرا چشمشان به سفارتین [روس و انگلیس] است... شاه مریض است و گرفتار به درد خود. رجال و دولت همه در فکر منفعت... مردم چیزهایی شنیده‌اند و آرزوهایی در دل دارند. بمبی در سینه‌ها مخفی است تا کی بترکد.^۲

اما این بمب در ماه محرم سال ۱۳۲۳ هجری قمری^۳ ترکید و آن به خاطر جشن عیش و نوش جمعی از مردان و زنان اروپایی در محفلی به نام «بال کستومه» بود که چندی پیش در تهران برگزار شد و در آن مسیونوز بلژیکی (وزیر گمرکات و وزیر پست و تلگراف ایران) با پوشیدن لباس روحانیت به مسخره‌بازی و عیاشی پرداخت و عکس آن را هم منتشر کردند. وقتی این عکس به دست مردم مسلمان افتاد، آن‌ها از این اهانت آن شخص اروپایی به دین و علمای خود به خشم آمده و به رهبری روحانیت در تهران فریاد و اسلاما و وا محمدا سر دادند. مرحوم آیت‌الله بهبهانی بر روی منبر رفت و به شدت آن را محکوم نمود و خون مردم را به جوش آورد؛ آن‌چنان که «طلاب و سادات و حاضرین در مجلس، صدا را به گریه و زاری بلند کردند. طلاب که مهیا و مستعد بودند، عمامه‌ها را از سر انداختند و یقه پیراهن‌ها را پاره نموده و هیاهوی غریبی در شهر به راه افتاد.^۴

انتشار این عکس‌ها آشوبی به پا کرد و مردم، بانک استقراضی روس را ویران کردند. حوادث یکی پس از دیگری موجب قلیان احساسات و انقلاب می‌شد. در این میان عوامل دولت، دو نفر از تجار محترم قند را در تهران به بهانه گران کردن آن، چوب زدند.

۱. محمداسماعیل رضوانی، انقلاب مشروطیت، ص ۵۷-۵۶.

۲. مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۴۴.

۳. اول محرم سال ۱۳۲۳ هجری قمری در آن سال مصادف با ۱۷ اسفند سال ۱۲۸۳ هجری شمسی و ۸ مارس ۱۹۰۵ میلادی بود.

۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری/ایرانیان، به اهتمام اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، ۱۳۶۱، ص ۱۸۷.



در آن زمان عین‌الدوله صدر اعظم بود که به خاطر ظلم و جور و بی‌کفایتی او، تقریباً در نوک پیکان حمله و اعتراض عمومی انقلابیون قرار گرفت. رهبری و هدایت اصلی مشروطه‌خواهان ابتدا در دست آیت‌الله بهبهانی، آیت‌الله طباطبایی و آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری بود که نفوذ فوق‌العاده‌ای در میان طبقات مختلف به‌ویژه عامه مردم داشتند. در مقابل، عین‌الدوله هم با پشتیبانی مظفرالدین شاه تمام سعی و تلاش خود را برای سرکوب، بازداشت، تبعید و کشتار انقلابیون به کار می‌بست. خلاصه آن که وقتی با اصرار و پافشاری انقلابیون، مظفرالدین شاه مجبور به قبول صدور فرمان تأسیس «عدالت‌خانه» شد، باز هم عین‌الدوله با تأسیس آن مخالفت کرد که در نتیجه مردم خواستار برکناری او از مقام صدر اعظمی شدند و شاه هم به ناچار او را از مقامش عزل نمود.

مشروطه بی‌مشروع

هر چند که رفته‌رفته نفوذ عوامل سرسپرده دربار و برخی روشنفکران غرب و شرق زده که یا سر در سفارت روس، یا سر در سفارت انگلیس داشتند، آن‌ها هم میدان دار معرکه شدند و مسیر انقلاب را به سمتی که مغایر با دیانت مردم بود کشاندند، تا آن جا که آیت‌الله نائینی - بنابر بعضی اقوال - کتابی که خود در حمایت از مشروطیت نوشته و منتشر کرده بود، پس گرفت^۱ و شیخ فضل‌اله نوری ناچار شد برای اصلاح انقلاب مشروطه، نظریه «مشروطه مشروع» را مطرح نماید. بعد هم دیدیم که همان متنفذان منحرف و ضد‌دین، او را منزوی و خانه‌نشین کردند؛ در حالی که نظریه شیخ فضل‌اله نوری یکی از باارزش‌ترین میراث‌پایدار جنبش‌های شیعی معاصر به رهبری آن شیخ فرزانه محسوب می‌شود. جنبش مشروطه‌خواهی بر خلاف ادعای غیرواقعی مورخین تاریخ معاصر ایران، ناشی از حب استبداد یا پاسداری از حریم سلطنت و رژیم استبدادی توسط آن شیخ شهید نبود؛^۲ بلکه تقابل نوعی از اندیشه سیاسی شیعی - اسلامی در برابر رهبران غرب‌زده‌ای مثل حسن تقی‌زاده بود که مشروطه را فرزند روحانی انگلستان

۱. این کتاب *تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله* به قلم آیت‌الله محمدحسین نائینی نام دارد که سال‌ها بعد مجدداً توسط آیت‌الله سیدمحمود طالقانی تحت عنوان حکومت اسلامی منتشر شد و امروزه به عنوان یکی از منابع مهم، مورد توجه نظریه‌پردازان علوم سیاسی و مورخین تاریخ معاصر می‌باشد.

۲. مظفر نامدار، *رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی معاصر در یکصد سال اخیر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۴۱.

می‌پنداشتند^۱ و چشم به کمک‌های آن دولت استعماری و ضداسلامی داشتند و می‌خواستند دولتی کاملاً سکولار و غرب‌زده را در ایران حاکم نمایند. مرحوم آیت‌الله سیدحبیب‌الله طاهری گرگانی در خاطراتش می‌گوید:

انگلیسی‌ها تاریخ کشور و تاریخ قیام مشروطه را در پرده‌ای از ابهام فرو بردند؛ چنان‌که بعد هم دیدیم که مرحوم شیخ فضل‌اله نوری که ابتدا خودش از طرفداران پر و پا قرص مشروطیت بود وقتی متوجه شد که صحبت از حاکمیت انگلیسی‌ها بر ایران است بر ضد مشروطه انگلیس قیام کرد و مردم هم که از واقعیت‌ها اطلاع نداشتند تشکیلات سیاسی انگلیسی‌ها توانست او را به دار بکشد و مردمی هم که برای مشروطیت داغ بودند و بی‌اطلاع از واقعیت‌ها ایستادند و برای اعدام کردن شیخ شهید کف زدند. البته بخش اعظم مردم آن موقع فهمیدند و پشیمان هم شدند.

وقتی در نجف اشرف بودم پیرمردی که یکی از بزرگان آنجا (و به نظرم نوه آخوند خراسانی، آن فقیه بزرگ و صاحب کتاب کفایه) بود، برای من صحبت کرد و گفت: مرحوم آخوند که با مشروطیت همراه بود، وقتی



نصرت‌الله‌خان امیراعظم (نفر نشسته). وی دو بار در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۸ هـ ق حاکم استرآباد شد تا عاقبت به سال ۱۳۳۳ هـ ق به دست اسماعیل‌خان شعاع لشکر دامغانی به ضرب گلوله کشته شد.

۱. ایرج افشار، *اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، نامه تقی زاده به سفارت انگلستان*، تهران، جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۷۹.



جریان شیخ فضل‌اله نوری برایش روشن شد، خواست عازم ایران گردد و قرار شد که او با عده زیادی از علمای نجف به همراهش به ایران بیایند و مردم را روشن نمایند که در مسئله مشروطیت اشتباه صورت گرفته است. اما انگلیسی‌ها که از این جریان‌ها مطلع شدند مانع مسافرت آخوند به ایران گردیدند.

آن پیر مرد گفت: ولی صبح روز موعود که قرار بود ایشان به همراه سایرین به طرف ایران حرکت نمایند و ما هم به صورت آماده رفته بودیم که با ایشان حرکت کنیم، در صبح همان روز آخوند فوت کرد. ایشان (حدس‌شان بود یا علم داشت، من الان یقین ندارم) می‌گفت: آخوند خراسانی را با یک استکان آب جوش مسموم کرده بودند. از این کارها انگلیسی‌ها احتمالاً زیاد داشتند. این مسئله در آنجا اتفاق افتاد. در خود ایران هم کم‌کم مردم روشن شدند.^۱

مشروطه‌خواهی در ایالت استرآباد

وقتی قیام مشروطه در تهران آغاز شد اخبار حوادث و رویدادهای آن یکی پس از دیگری به استرآباد - خطه گلستان فعلی - می‌رسید. در نتیجه مردم این خطه هم که از مظالم بی‌حد و حصر حکام این ولایت به تنگ آمده بودند، به رهبری یکی از روحانیان محلی به نام شیخ حسین مقصدلو که به شیخ حسین مجتهد معروف بود و با همراهی جمعی از افراد آگاه و شجاع به نام‌های شیخ حمزه، شیخ غلامحسین، اسماعیل قاضی، محمدقاسم کاشف، حسین رسول‌زاده، سیدطاهر مساوات، رمضان علی قاضی و کیل التجار، حبیب‌الله خان مقصدلو، محمدرضا باقری، سیدمحمد ستایش، محمد شفیع و رحیم خان مقصدلو (که در فروردین سال ۱۲۸۸ شمسی به دست عده‌ای از ترکمن‌های طرفدار محمدعلی شاه به شهادت رسید) و عده‌ای دیگر، علم قیام را بر ضد استبداد بر افراشتند و با تشکیل انجمنی از مشروطه‌خواهان (که تقریباً مشابه کمیته‌های انقلاب اسلامی در نهضت امام خمینی بود)، به اداره منطقه و برنامه‌ریزی برای هدایت مبارزه و برگزاری جلسات، و روشنگری و اطلاع‌رسانی به مردم و جلب حمایت آن‌ها برای گسترش مخالفت‌ها بر ضد شاه و صدر اعظم و حکام او در استان گلستان پرداختند.

۱. خاطرات آیت‌الله حبیب‌الله طاهری گرگانی، مصاحبه و تدوین غلامرضا خارکوهی، تهران، حوزه هنری، ۱۳۸۸، ص ۲۵.



آن‌ها علاوه بر این با مشروطه‌خواهان سایر نقاط به‌ویژه تهران، مازندران و گیلان نیز ارتباط برقرار کردند. نکته جالب آن که برخلاف سایر نقاط کشور که (بنابر نظر برخی از مورخان) در انقلاب مشروطه روستاییان نقشی نداشتند، در استان گلستان، روستاییان این خطه از فندرسک گرفته تا علی‌آباد کتول، گرگان، کردکوی و بندر گز، با هدایت علمای مناطق نقش موثری ایفا کردند. علاوه بر این انجمن مشروطه‌خواهان استرآباد هم توجه خاصی به مشارکت روستاییان در این نهضت داشتند؛ به همین دلیل، برخی از اعضای انجمن، مسئول ارتباط با روستاها و تنویر افکار و جلب مشارکت آن‌ها شدند. شدت علاقه مردم استان گلستان به انقلاب مشروطه و ادامه فعالیت انجمن مشروطه‌خواهان آن قدر زیاد بود که گاهی کفن می‌پوشیدند و در خیابان‌های شهر راهپیمایی می‌کردند و شعار «یا علی یا علی» و شعارهای دیگری مثل «زنده باد مشروطه، پست باد محمدعلی شاه»، «محمدعلی شاه نمشه، مشروطه بی‌پانمشه» سر می‌دادند. آن‌ها تقریباً هر روز با برگزاری تظاهرات و تجمعات عمومی در مساجد منطقه به خصوص مسجد مصلا (سرچشمه)، مسجد جامع، مسجد گلشن و مدرسه محمدتقی خان، به سخنان روشنگرانه شیخ محمدحسین مقصدولو و سایر روحانیان و شخصیت‌های برجسته و مبارز مشروطه‌گوش فرا می‌دادند و به ادامه مبارزات خود تا سقوط مستبدین به خصوص محمدعلی شاه تأکید می‌نمودند؛ به طوری که هر روز بر هیجان انقلاب افزوده می‌شد و شاه و حکامش، و نیز قشون روس در استرآباد بیشتر احساس خطر و ترس می‌کردند و جاسوسان روسی و انگلیسی به‌طور مرتب اخبار قیام مردم این منطقه را به مقامات خود مخابره می‌نمودند. از جمله:

- (۱۹ آذر ۱۲۸۷ شمسی):

مشروحه... اگنت ما حاوی این راپورت است که تقریباً دو هزار نفر در یک مسجد جمع شده و تقاضای اعاده مشروطه را دارند. ۱۵۰ نفر سوار تر کمن هم با آن‌ها مع (همراه) بوده.^۱

- (دی ماه سال ۱۲۸۷ شمسی):

به موجب راپورت‌های اخیر از قنسول روس مقیم استرآباد، هیجان میلیون (مشروطه‌خواهان) در آن جا خیلی شدت دارد.^۲

- (۱۴ بهمن ۱۲۸۷ شمسی):

۱. احمد بشیری، آبی، تهران، نو، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۸۳.
۲. همان، ص ۴۱۳.



امیر مکرم حکمران (مستبد استرآباد) ارگ را از ترس مشروطه‌خواهان [سنگر بندی نموده و ۱۵۰ نفر سرباز در قلعه قدیم نصب نمود. روز بعد میلیون دکانین خود را بسته و در یک مسجد جمع شدند و رؤسای آن‌ها رأی قطعی دادند که حاکم [مستبد] باید از شهر خارج شود.^۱

- (۶ فروردین ۱۲۸۸ شمسی):

در استرآباد، اهالی به انبار مهمات هجوم برده، اسلحه برداشتند و به استقبال انقلابیون شتافتند. در فندرسک و صحرا، هیجان شدیدی برقرار است. غارت و کشتار قطع نمی‌شود. استدعا دارم در تقویت مستحفظین کنسولگری [روس] سریعاً اقدام کنید.^۲

- (۷ فروردین ۱۲۸۸ شمسی):

قریب به بیست نفر از میلیون (مشروطه‌خواهان) وارد بندر جز (گز) شده و تلگراف‌خانه و گمرک را تصرف نمودند.^۳

- (۸ فروردین ۱۲۸۸ شمسی):

قریب سه هزار نفر مردم با بیرق سرخ بیرون رفتند که میلیون را به شهر استرآباد ورود دهند و آن‌ها را با فریادهای «زنده باد مشروطه و پست باد محمدعلی شاه» داخل نمودند.^۴

- (۱۱ فروردین ۱۲۸۸ شمسی):

مستحضر می‌دارم که انقلاب مهم در استرآباد بروز نموده و ما مصلحت دیده‌ایم که ۲۵ نفر به عده مستحفظین کنسولگری خودمان [روس] در آن شهر بیفزاییم.^۵

- (۲۶ فروردین ۱۲۸۸ شمسی):

اهالی ایلخانی فندرسک شوریده و سالار مقتدر را از خود رانده بودند. سالار مقتدر، ترکمن‌های یموت را از تمام صحرا گرد آورد، و دستور داد روستاهایی را که از انجمن [مشروطه‌خواهان] طرفداری می‌کنند

۱. همان، ص ۴۶۹.

۲. احمد بشیری، کتاب نارنجی، تهران، نور، جلد دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۱۷.

۳. احمد بشیری، آبی، همان، ص ۵۳۰.

۴. همان، ص ۵۳۰.

۵. همان، ص ۴۴۸.

ویران گردانند. با آن که روستاییان نومیدانه از روستاهای خودشان دفاع می کردند، ترکمن‌ها بیشتر دهات را گرفتند. مانند محمدآباد، کریم‌آباد، جعفرآباد، ولیک‌آباد، اوزینه و چند روستای کوچک را هم غارت کرده و به آتش کشیدند و ۶۰۰۰ تن از آن‌ها [ترکمن‌های طرفدار استبداد]، به سوی استرآباد روانه گردیدند. اکنون، شهر از سه طرف در محاصره آنان است. روستاییانی که دهاتشان غارت یا سوزانده شده است، به شهر روی آورده و پنهان گردیده‌اند.^۱

البته مردم مشروطه‌خواه در این مبارزه سخت، متحمل زحمات و خسارات مالی، جانی، روحی و روانی زیادی شدند؛ چرا که مستبدین نسبت به سرکوب، اذیت و آزار، قتل، تجاوز، ایجاد ناامنی، سرقت اموال و دستگیری آن‌ها از هیچ کوششی کوتاهی نمی کردند. خصوصاً که حدود ۷ ماه در سال ۱۲۸۶ شمسی استرآباد بدون حاکم بود و حتی ماه‌ها جیره و مواجب قشون دولتی هم یا به آن‌ها پرداخت نمی شد و یا توسط فرماندهان شان حیف و میل می گردید، که در نتیجه سربازان هم خشم خود را گاهی بر سر مردم بیچاره خالی می کردند و به زور اموالشان را می گرفتند. مشکل تنها همین نبود بلکه افرادی مثل شیخ محمدباقر فاضل (که باید او را شیخ زمین خوار نامید، چون بسیاری از اراضی کشاورزی مردم را فروخت) و حاجی سید طاهر هم به خاطر همراهی با مستبدین یا کم‌لطفی در حق مشروطه‌خواهان، مشکلات مردم انقلابی را مضاعف می کردند. چنان که آیت‌الله سید کاظم نورمفیدی در این باره می گوید:

افراد متعددی برای من نقل کرده‌اند که پدر بزرگ مادری‌ام، حاج محمد مهدی توکلی یا همان حاجی نو که من او را ندیده‌ام، در جریان انقلاب مشروطیت در محله چهار راه میدان عباسعلی گرگان زندگی می کرد. در این محل مرحوم حاج سید طاهر - که از علمای این شهر بود - جزء مستبدین و طرفداران شاه قاجار بود. به همین دلیل هم مردم ساکن این محل، بیشتر طرفدار او بودند و ظاهراً تنها کسی که در این محل با مشروطه‌خواهان بوده، پدر بزرگم بوده است. در آن موقع بین مشروطه‌خواهان و مستبدین درگیری و اختلاف بود و هر گروه علیه گروه دیگر فعالیت می کرد. لذا طرفداران استبداد برای پدر بزرگم - که همه او را به خوبی و دیانت و تقوا می شناختند - ایجاد دردسر و

۱. احمد بشیری، نازنجی، همان، ص ۱۳۵.

مزا حمت می کردند و چنان به او فشار آوردند که ایشان مجبور شد مدتی به طور موقت خانواده و زندگی اش را از محله میدان عباسعلی به محله میخچه گران و سرپیر، ببرد و در آنجا سکنی گزیند. چون در آنجا مرحوم حاج حسین مقصودلو بود که از سران مشروطه خواهان و مشروطه طلبان انقلاب گرگان محسوب می شد.^۱

اما مرحوم آیت الله سید حبیب الله طاهری گرگانی که نبیره مرحوم حاج سید طاهر مجتهد است انقلاب مشروطه را بازی انگلیسی ها می داند و ضمن دفاع از سید طاهر معتقد است در جریان انقلاب مشروطه در منطقه گرگان، او جانب مرحوم شیخ فضل اله نوری را گرفته بود. مرحوم طاهری می گوید:

از جمله کسانی که به حکم وظیفه شرعی خطر مشروطیت و حاکمیت انگلیسی ها را به مردم گوشزد کرد مرحوم حاج سید طاهر حسینی بود. آن مرحوم فردی اهل علم بود که سال ها در نجف اشرف درس خوانده بود (و به درجه اجتهاد رسیده بود). او ظاهراً بزرگترین عالم منطقه از نظر مسائل سیاسی و اجتماعی بود و مردم به آن ها خیلی علاقه مند بودند. یکی از پسرانش به نام آقا میرزا مهدی هم در نجف تحصیل کرده بود.

من شخصاً از مرحوم رئیس الذاکرین شنیدم که می گفت: مرحوم حاج سید طاهر مستبد نبود و کسی را هم که به نام حاج شیخ حسین مقصودلو [به عنوان رهبر مشروطه طلبان استرآباد] آورده بودند از نظر موقعیت روحانی، شاید خیلی خیلی عقب تر از حاج سید طاهر بود. اما آن ها مرحوم سید طاهر را یک مستبد معرفی کردند و از این قضا یا سوءاستفاده کردند که از جمله هدف آن ها ضربه زدن به شخصیت مرحوم حاج سید طاهر بود. ولی سید طاهر هم در موقعیتی نبود که بتواند با آن ها درافتد و موقعیت را از دست شیخ حسین مقصودلو بگیرد تا اینکه بعدها این مسئله برای مردم روشن شد که مشروطیت بازی انگلیسی ها بود، تحت عنوان قیام و انقلاب علیه استبداد.

اجمالاً مسئله محبوبیت مرحوم حاج سید طاهر چیزی نبود که دشمن بتواند ضربه بزند ولی برای عده ای تا مدتی این ابهام ایجاد شد که شاید مرحوم حاج سید طاهر با مشروطیت مخالف بود که البته چنین چیزی

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.





نبوده است.

این خانواده [طاهری] یک خانواده صاحب نفوذ در میان مردم بودند لذا اینکه می‌گویند ایشان [حاج سید طاهر] با استبدادی‌ها رفیق بود از آن اشتباهات تاریخی است.^۱

گاهی اوقات هم مخالفان با سخنان کذب و کنایه‌های خود مشروطه‌خواهان را می‌آزردند. از جمله وقتی حاجی حسین - معروف به حاجی حسین بقچه - از استرآباد به رامیان رفته بود و در بین اجتماع کنندگان آنجا ساز مخالفت با مشروطه زده بود، مردم انقلابی چنان به خشم آمدند که عده‌ای او را روی دست بلند کرده و در گودالی پر از منجلاب و کثافات حمام انداختند.^۲

البته برخی از مخالفان مشروطه پارا از این فراتر گذاشتند، تا آن جا که آن‌ها عده‌ای از ارادل و اوباش محلات را تحریک کردند تا جلوی در خانه اسماعیل قاضی و برادرش - رئیس انجمن تجار - را در محله دربنو، نفت ریخته و آتش زدند و سپس ۲۰ خانه دیگر مشروطه‌طلبان را نیز سنگ‌باران نمودند. در پاسخ به این جنایت یکی از اهالی شجاع شهر به نام آقا محمود، مسببین را چوب زد، ولی فردای آن روز لات‌ها و اوباش به دستور مستبدین او را در جلوی میدان عباسعلی گرگان کتک زدند. ولی انجمن استرآباد به همت اعضای خود و با حمایت حاج محمدحسین مقصودلو و رحیم‌خان مقصودلو همیشه آمادگی مقابله با ضدانجمنی‌ها را حفظ می‌نمودند. لذا در همین ایام در مقابل تهاجم ضد انجمنی‌ها، مشروطه‌طلبان در مسجد جامع استرآباد تجمع کردند و خواهان اخراج امیر مکرم شدند؛ زیرا وی در تحریک ضدانجمنی‌ها دست داشت. (علاوه بر این در شرایطی که مردم سخت درگیر مبارزه بودند و با فقر و تنگ‌دستی دست و پنجه نرم می‌کردند، عده‌ای امثال امیر مکرم به ثروت‌اندوزی و زمین‌خواری مشغول بودند، به خاطر همین وقتی او ۲/۵ دانگ کردمحل - کردکوی فعلی - را به بهای ۴۰ تومان خرید و سپس آن را به میرزا جعفر - منشی سرسپرده قنسول روس در استرآباد - اجاره داد، این داد و ستد باعث پخش شایعات متعددی علیه وی و افزایش فشار مشروطه‌طلبان برای اخراج امیر مکرم از این منطقه شد.)

این در حالی بود که هر روز جمع بیشتری از مردم روستایی و شهری به مشروطه‌خواهان می‌پیوستند؛ چنان که در همین بحبوحه ۲۰۰ نفر از فوج سدن رستاق

۱. خاطرات آیت‌الله حبیب‌الله طاهری گرگانی، همان، ص ۲۵.

۲. محمدعلی سعیدی، تاریخ رامیان و فندرسک، رامیان، مؤلف، ۱۳۶۴، ص ۱۰۹.

با هدایت مسعود الممالک با تفنگ به مسجد جامع استرآباد آمدند و با مشروطه‌طلبان اعلام همبستگی نمودند.

تا اینکه با اوج‌گیری مبارزات مشروطه‌طلبان، امیر مکرّم به وحشت افتاد و در دیوان‌خانه شهر سنگربندی نمود و ۱۵۰ سرباز را هم به قلعه کهنه (گرگان جدید فعلی) برد و آماده نبرد با انقلابیون شد. ایوانف - کنسول روس در استرآباد - نیز اعلام کرد مردم تفنگ‌هایی را که قبلاً از دیوان‌خانه خریده‌اند یا امانت گرفته‌اند به امیر مکرّم بسپارند. هدف او از این اقدام در حقیقت خلع سلاح مجاهدین مشروطه‌طلب بود. پانصد نفر از اهالی شهر تفنگ‌ها را تحویل دادند، ولی حدود ۱۰۰۰ نفر تفنگ‌هایشان را پنهان کردند. به دستور انجمن (مشروطه‌طلبان) کسبه شهر مغازه‌های خود را بستند و بازاریان متحصن شدند. ولی با وساطت عده‌ای از بزرگان استرآباد، مشروطه‌طلبان متفرق گردیدند و امیر مکرّم از شهر بیرون رفت. انجمن بلافاصله ۴۰۰ مجاهد را مسلح نمود و پس از یک مهلت ۱۰ روزه، قشون دولتی ضد مشروطه استرآباد را متفرق و توپ و تفنگ آن‌ها را ضبط کرد؛ به طوری که شهر تا چند روز توسط انجمنی‌ها - حبیب‌اله و رحیم‌خان مقصدلو - اداره می‌شد. در این مدت مجاهدان اجتماعاتی تشکیل می‌دادند و مراسم آن‌ها هم غالباً در مصلاّی سرچشمه و مسجد جامع گرگان برگزار می‌شد.^۱

ضدیت روس‌ها با مشروطه‌خواهان استرآباد

اما مخالفان مشروطه فقط چند خان و فئودال و آدم جاهل و عالم بی‌سیاست و حکام وابسته به دربار نبودند، بلکه قشون قدرتمند روس که حضور نامشروعی در ایران، به‌ویژه در استان گلستان داشت، نیز از مخالفان سرسخت مشروطیت و طرفدار استبداد محمدعلی شاه محسوب می‌شد. در واقع هم عوامل داخلی مثل روحانی‌نمایان، ملاکین و فئودال‌های ضد مشروطه و مخصوصاً دربار محمدعلی شاه، و هم فرماندهان روس در این منطقه (و انگلیس در مناطق تحت نفوذش) منبع اصلی حمایت و تأمین اعتبار دشمنان مشروطه بودند. البته بخشی از اعتبار و هزینه‌های مخالفان مشروطه هم از طریق دزدی و راهزنی و مصادره اموال انقلابیون و مردم بی‌دفاع تأمین می‌شد. گرچه در استان گلستان آقای حسین قلی مقصدلو و کیل‌الدوله، جاسوس انگلیس بود

۱. اسدالله معطوفی، استرآباد و گرگان در بستر تاریخ/یران، مشهد، درخشش، ۱۳۷۴، ص ۲۹۷-۲۹۶.



و گزارشات و اخبار روزانه را به سفارت انگلستان در تهران مخابره می کرد،^۱ اما قنصل روس در استرآباد، در امور داخلی این منطقه دخالت تام داشت، آن چنان که گاهی مردم برای حل مشکلات خود به او مراجعه می کردند و از او کمک می طلبیدند. روس ها هم تلاش می کردند تا کلیه امور اجتماعی و حتی خصوصی مردم را در دست بگیرند. تا هم نقش عدلیه، هم نظمیه، هم مقننه و هم نقش والی گری را در این منطقه ایفا نمایند و هم تمام مراکز قدرت و تصمیم گیری منطقه را قبضه، و عوامل سرسپرده خود را در این مراکز حاکم نمایند. چنان که فرمانده قنصل روس در گرگان، اعضای انجمن نظار استرآباد را - که افراد موجه و مشروطه خواهی بودند - تنها به خاطر اینکه آنان حاضر به تسلیم در برابر خواسته های غیرقانونی او نبودند، وادار به استعفا نمود:

۱۸ ماه جون [ژوئن] رفت - ۱۹۱۴ در باب انجمن نظار. به موجب تلگراف عدیده از وزارت داخله [که] برای ایالت می رسد [تا] یک نفر وکیل از استرآباد معین نمایند، دو، سه مجلس در دیوانخانه منعقد [شده] هفت نفر نظار را مشخص کرده، از تاریخ شانزدهم رجب در مسجد جامع گردآمده به تصویب اعضای انجمن تعرفه می دادند و مدت سه روز چهارصد تعرفه دادند. اسامی انجمن نظار از قرار ذیل است: آقا سید جمال مجتهد رئیس انجمن - آقا شیخ اسمعیل قاضی - ساعدالسلطنه سرتیپ - حاجی شیخ علی تاجر - آقا رمضان وکیل التجار - کربلایی علی عطار. این هفت نفر مشروطه خواه و مردمان بی غرض و مرض بودند.

کربلایی نظر خان سالار اشرف، به تصویب قنصل، نایب الحکومه شده است. همه روزه سه مرتبه مجبور است به قنصل خانه رفته، راپورت اداره حکومتی و کارهای شهری را به اطلاع قنصل برساند. به تحریک قنصل سردار افخم را واداشت میرزا محمد مهدی پسر حاجی سید طاهر مجتهد را که علناً بر ضد مشروطیت تا به حال رفتار نموده است در جزو انجمن نظار باشد. [در] اعلان دولت هفت نفر منظور شده، [اما] سالار

۱. وی مأمور و جاسوس انگلستان و اصالتاً بنگلادشی بوده است؛ چون شمال ایران تحت نفوذ روس ها قرار داشت. وی از جانب انگلیسی ها که در جنوب ایران اقتدار داشتند مأموریت خود را در استرآباد انجام می داد. نامبرده به وساطت و اجازه آقای علی خان قره داغی که از تیره مقصدلوهای سرخنکلاته هستند، شهرت مقصدلو را بر خود نهاد. (سیدضیاء میردیلیمی، تاریخ کتول، ص ۱۴۷) گزارشات روزانه این جاسوس که امروزه به عنوان یکی از مهم ترین منابع تاریخ مشروطه در استان گلستان محسوب می شود، در سال های بعد در قالب دو جلد کتاب به نام *مخابرات استرآباد منتشر شد.*



اشرف هشت نفر قرار داده‌اند. شب نوزدهم ماه جون چند لایحه و اعلان به تحریک مغرضین از طرف کسان حاجی سیدطاهر مجتهد برای بر هم زدن انجمن نظار نوشته، در مسجد و خانه‌های ایشان و برای ایالت فرستادند. روز نوزدهم شیخ اسمعیل قاضی از نظارت انجمن اعراض نموده در مسجد جامع حاضر نشد. میرزا محمد مهدی را عوض مشارالیه آورده انجمن بر هم خورد. ایالت به رئیس انجمن می‌گوید: عموماً استعفا بدهید. رئیس انجمن با سایرین با کمال شغف فوراً استعفای خود را نوشته به حکومت دادند. مقصود ایالت و سالار اشرف این بود [که بعد از استعفای اعضای انجمن، به میل قنسول روس چند نفر وطن فروش را [به جای آن‌ها] معین نمایند. چون اهالی شهر از حالات وطن فروش‌ها مسبوق هستند، لهذا [به آن‌ها] رأی نخواهند داد. مجدداً حکومت استرآباد جمعی از علما و تجار را احضار کرده، برای انجمن جدید رأی می‌خواهد.

اهالی جواب دادند: هفت نفر اعضای انجمن نظار مردمان بی‌غرض و بی‌طرف بوده‌اند، علت استعفای آن‌ها چه بود؟

ایالت جواب داده: من خبط کردم، شما بروید آقا سیدجمال رئیس انجمن را با سایرین راضی نمایید تعرفه بدهند.

لکن [اگر] هر آینه محرک نمی‌شدند، تا به حال با کمال دلگرمی و خوشوقتی، این هفت نفر تعرفه داده [و] یک نفر وکیل قابلی معین کرده [و] به تهران می‌فرستادند. افسوس [که] قنسول روس مانع است و سالار اشرف بی‌اندازه کمک می‌کند. سردار افخم هم شخصاً پارتی روس‌ها می‌باشد.^۱

روس‌ها می‌خواستند کسی در این منطقه بدون اجازه آن‌ها حتی آب نخورد و همه چیز مطابق سیاست و برنامه آن‌ها انجام شود و همه تابع فرامین آن‌ها باشند؛ چنان‌که در ادامه همین سند چنین آمده است:

در استرآباد [کسی] بدون اجازه قنسول نمی‌تواند دخالت در کاری نماید. همه روزه از ناحیه قنسول یک حرف [دستور] برای کارشکنی مشروطیت و ترس اهالی شهر منتشر می‌شود.

۱. ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، *مخابرات استرآباد*، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۵۰-۴۰۰.



دخالت روس‌ها در استان گلستان آن قدر افزایش یافت که در اواخر سال ۱۳۲۸ هجری قمری مردم در اعتراض به دخالت‌های بی‌مورد آن‌ها در مسجد جامع گرگان گرد آمدند و تصمیم گرفتند که در آن سال عید نوروز را جشن نگیرند. علاوه بر این علمای استرآباد با ارسال تلگرافی به محضر دو نفر از مراجع بزرگ نجف آقایان ملامحمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی نظرشان را در مورد تحریم مصرف کالاهای روسی - که در آن زمان در این منطقه زیاد شده بود - جو یا گردیدند و مظالم و مفسد حضور آنان را در ایران یادآور شدند، که آیات عظام فوق در پاسخ علما و مردم استرآباد، آن‌ها را به پرهیز از استعمال کالاهای خارجی و جهاد اقتصادی با آنان فراخواندند:

جنابان، مستطابان، عمده ارکان اسلام، آقایان علما اعلام و امراء عام و تجار فخام و سایر طبقات ملت دین پرست استرآباد (ایدهم الله بنصرالدین) تلگراف محترم رسید. هر چند به بعض ملاحظات و انتظار فراهمی تمام مقدمات، هنوز حکم به حرمت امتعه روسیه، به عموم مسلمین اعلان نشده، مترصد موقع هستیم، لیکن عموم غیرت‌مندان اسلام و پیروان حضرت خاتم‌النبيين صلی الله علیه و آله الطاهرین البته این معنی را تا به حال فهمیده‌اند و به رأی العین می‌بینند که استعمال امتعه خارجه در بلاد اسلامیة تا به حال به چه درجه موجب ذهاب ثروت مملکت و نسخ منابع داخله و فقر و فلاکت ملت و تسلط کفار بر مسلمین شده. حالا به ذهاب بیضه اسلام و زوال اسلامیت و استقلال مملکت هم - العیاذ بالله تعالی - نوبت رسیده. بقاء سالدات روس به بهانه حفظ تجارت روسیه در ایران، تدریجاً به کنیسه شدن مساجد و تبدیل اذان به ناقوس و پامال شدن روضه منوره حضرت ثامن الائمه - صلوات الله علیهم - خدای نخواستہ مؤدی خواهد بود. انشاء الله تعالی عموم آقایان علما و امراء و تجار محترم و طبقات غیرت‌مندان اسلام تمام این مفسد را نصب‌العین خود فرموده به همان فطرت پاک ایمانی و به شرافت طبع اسلام پرستی از این امتعه خبیثه و فصول عیش که موجب ذهاب دین مبین و استیلای کفر بر ممالک اسلامیة است با عزمی راسخ و جزمی ثابت به کلی اغماض و در فوز به فیض این «جهاد اقتصادی» که به منزله جهاد و شهادت در رکاب امام زمان ارواحنا فداه است، مسارعت و بر همدیگر مسابقت خواهند فرمود. انشاء الله تعالی (ثبتکم الله تعالی جمیعاً

بالحول الثابت فی الحیوه الدنیا و فی الآخره^۱

از سوی دیگر علت جانبداری نیروهای روسی از طرفداران استبداد این بود که آن‌ها منافع خود را در حمایت از محمدعلی شاه قاجار می‌دیدند و می‌دانستند که در صورت پیروزی مشروطه‌طلبان، جلوی زیاده‌خواهی‌های آن‌ها گرفته می‌شود. از سوی دیگر روس‌ها در حال رقابت با انگلیسی‌ها بودند و از این می‌ترسیدند که انگلستان در برخی از رهبران و جریان‌های مشروطه نفوذ کند و در صورت پیروزی انقلاب مشروطه، مقامات جدید و انقلابی ایران، همه امتیازات را به انگلیس بدهند و در این میان سر روسیه بی‌کلاه بماند. رقابت این دو شیطان خارجی آن قدر زیاد بود که دیگ پلوشان هر روز برای پذیرایی از عده‌ای رهبران بزرگ مشروطه‌خواه در تهران بار بود و هر یک سعی داشتند تعداد بیشتری از سران انقلاب را جذب و در بین آن‌ها نفوذ نمایند که چنین هم شد. ولی امثال شیخ فضل‌اله نوری^۲ که حاضر نبودند زیر پرچم روس یا انگلیس بروند می‌بایست بالای دار می‌رفتند!^۳

۱. موسی نجفی و رسول جعفریان، سده تحریم تنباکو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۹۲-۹۱.

۲. حاج شیخ فضل‌اله نوری کجوری متولد دوم ذی‌حجه سال ۱۲۵۹ ق، فرزند ملاعباس کجوری است. او از شاگردان ممتاز میرزا محمدحسن شیرازی (رهبر قیام تنباکو بر ضد انگلیس) و داماد و خواهرزاده حاج میرزا حسین مجتهد نوری بود. شیخ فضل‌اله، در تهران از مجتهدین طراز اول عهد مشروطیت بود و با سید عبدالله بهبهانی و سایر مشروط‌خواهان روابط نزدیک داشت. تفوق دانش دینی او بر دیگران محرز بود و همین سبب نفوذ کلام او در مردم شده بود. ادوارد براون در کتاب *تاریخ انقلاب ایران*، شیخ فضل‌اله را از پایه‌گذاران اصلی نهضت مشروطیت می‌داند. حاج شیخ فضل‌اله نوری با همه نقشی که در برپایی و پیروزی انقلاب مشروطه داشت وقتی دید افراد نفوذی و فرصت‌طلب سکاندار آن و مجلس شورای ملی شده‌اند به مخالفت با آن برخاست. لذا در دوران متأخر مشروطیت، به سبب پافشاری شیخ بر «مشروطه مشروعه» اختلاف و درگیری مابین او و دیگر رهبران سکولار ایجاد شد و او را متهم به نقض آزادی نمودند. او می‌گفت: «مشروطه‌ای که از دیگ پلوی سفارت انگلیس سر بیرون بیاورد به درد ما ایرانی‌ها نمی‌خورد.» با این همه محرز است که شیخ نوری با مبانی تجدد اروپایی که در مشروطیت استحکام می‌یافت مخالفت شدید داشت. شیخ پس از فتح تهران، توسط یفرم خان ارمنی دستگیر و توسط دولت به اصطلاح انقلابی محاکمه و در ۱۳ رجب سال ۱۳۲۷ ق به دار آویخته می‌شود. رئیس دادگاه او فردی بود به نام شیخ ابراهیم زنجانی که خود یک روحانی نمای سرسپرده انگلیس و عضو لژ فراماسونری ضد شریعت اسلام بود. مرحوم جلال آل احمد می‌گوید: «من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلای غرب‌زدگی پس از دویست سال کشمکش، بر بامسرای این مملکت برافراشته شد.» از نقاط برجسته حیات سیاسی شیخ، یکی مخالفت با تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس، و دیگری بست‌نشینی خودوی در حرم حضرت عبدالعظیم شهر ری، و مهم‌تر از همه پافشاری او بر «مشروطه مشروعه» می‌باشد. به راستی جرم او نه مخالفت با مشروطه واقعی، بلکه مشروطه وارداتی از انگلیس و اروپا بود که دیانت و ارزش‌های اعتقادی مردم را ترویج می‌کرد. او مخالف مجلس شورای ملی نبود بلکه می‌گفت:

ما آن مجلس شورای ملی را می‌خواهیم که عموم مسلمانان آن را می‌خواهند؛ به این معنی که عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و بر خلاف قرآن و بر خلاف شریعت محمدی و بر خلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارند.

[رک: *احظه‌ای و سخنی با سید محمدعلی جمالزاده*، همشهری، تهران، ص ۳۲۵ جلال آل احمد، غرب‌زدگی، تهران، رواق، ۱۳۶۵، ص ۷۸ و نشر *بی‌یام*، ش ۲۸، مقاله *حجت‌الاسلام دکتر علی ابوالحسنی* (متدر)، ص ۲]

۳. غلامرضا خارکوهی، *استان گلستان در انقلاب اسلامی*، همان، ص ۱۶-۱۷.



در مورد فرصت‌طلبی‌های انگلیسی‌ها در انقلاب مشروطه دکتر رضاقلی معززی - یکی از اهالی شهرستان علی‌آباد کتول - نقل می‌کرد:

در سنه ۱۹۶۷ میلادی در یکی از خانه‌های شهر تولوز فرانسه مستأجر بودم. پیرمردی تقریباً نودساله به نام ویلیام اور کینس که اهل اسکاتلند انگلستان بود و در آن خانه زندگی می‌کرد، چون فهمید که من ایرانی هستم، روزی از من پرسید: می‌دانی استرآباد کجاست؟ گفتم: آری، گفت: علی محمد خان کتولی را می‌شناسید؟

من تعجب کرده و پیش خود گفتم: اینجا کجا و این پیرمرد کجا و علی محمد خان کجا؟! لذا با اینکه علی محمد خان را می‌شناختم، ولی برای اینکه ببینم چه می‌خواهد بگوید گفتم: خیر. او گفت: من در ایام مشروطیت، مأمور انگلستان در ایران بودم... ما انگلیسی‌ها در رابطه با ایران می‌دانستیم که گنج‌های مهمی در دست مالکین و خوانین وجود دارد که به هیچ قیمتی حاضر نیستند آن‌ها را از دست بدهند. لذا ما حرکت مردم را در قضیه مشروطیت به دست گرفته و در مناطقی که می‌دانستیم چنان گنج‌هایی وجود دارد، زمینه سقوط صاحب آن‌ها را فراهم می‌کردیم که گنج (نصرآباد) علی محمد خان، یکی از آن‌ها بوده که اشیاء قیمتی فراوانی در آن وجود داشت.

دکتر رضاقلی می‌گفت:

هنوز از آن اشیاء در موزه‌های خارج، کم و بیش موجود است.

البته آنچه در داغانی منزل علی محمد خان و امثال او مشهود می‌باشد، حرکت مردم علیه ظلم و استبداد آنان بوده است. بدیهی است که در این فرصت‌ها و حرکت‌ها و تحولات سیاسی و اجتماعی، عده‌ای همواره سوءاستفاده کرده و از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند. ضمناً دست داشتن بیگانگان و خصوصاً انگلیس در به انحراف کشاندن قیام مردم و ایجاد مشروطیت، قطعی است که جای توضیح آن این‌جا نیست.^۱

شیرینی پیروزی، تلخی استبداد دوباره

بالاخره پس از حدود یک سال مبارزه و تلاش پیگیر، مبارزان پیروز شدند و مظفرالدین شاه که مردی میگسار و عیاش و مریض بود، مجبور شد که فرمان مشروطیت را

۱. سیدضیاء میردیلمی، تاریخ کتول، فاضل‌آباد، ۱۳۶۸، ص ۱۴۰-۱۴۱.

صادر کند و لذا روز ۱۱ مرداد سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۲۴ ه.ق) روز جشن و شادمانی مشروطه خواهان و عزای طرفداران استبداد در سرتاسر کشور و ولایت استرآباد بود.^۱ اما هنوز جوهر این فرمان خشک نشده بود که مظفرالدین شاه فوت کرد و پسرش محمدعلی شاه که مردی خودخواه، مستبد و طرفدار سیاست روسیه در ایران بود، در سال ۱۳۲۴ قمری بر تخت سلطنت نشست^۲ و لذت پیروزی را به کام مردم تلخ نمود؛ زیرا محمدعلی شاه به شدت مخالف انقلاب مشروطه بود و اندکی بعد علم سرکوب این جنبش را برافراشت و آشکار و پنهان به تار و مار کردن و کشتار انقلابیون مشروطه خواه پرداخت؛ به طوری که دوباره جغد شوم استبداد و ظلم و جور بر فضای کشور سایه افکند و «روز از نو، روزی از نو» شروع شد:

۱. با پیروزی انقلاب مشروطه و صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۲۴ ه. ق (۱۲۸۵ خورشیدی) نخستین اجلاس سراسری متشکل از رجال درباری و سران انقلاب در مدرسه نظام به ریاست عضدالملک قاجار تشکیل و مقرر شد که خیلی سریع «نظام نامه انتخاباتی اولین مجلس مردمی» در ایران نوشته شود. خود شاه پس از صدور این فرمان در گذشت و این نظام نامه اسیر کشمکش های شاه جدید یعنی محمدعلی شاه، درباریان، اعیان، اشراف و کلاً صاحب منصبان لشکری و کشوری از یک سو، و سران انقلاب و مردم از سوی دیگر گردید. اما سرانجام روز شنبه ۱۸ رجب ۱۳۲۴ این نظام نامه در ۳۲ ماده تصویب و پس از چاپ و تکثیر به ایالات و ولایات (از جمله استان گلستان) ارسال گردید. سپس ۲۷ تا ۲۹ رجب اولین انتخابات برای تشکیل اولین مجلس در سراسر ایران برگزار شد. در استرآباد اولین نماینده این مردم شخصی به نام حاج محمدحسین مقصدلوی استرآبادی رهبر مشروطه طلبان استرآباد و رئیس انجمن مجاهدین مشروطه طلب بود. پس از انتخابات، اولین مجلس در تاریخ ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ (۱۴ مهر ۱۲۸۵ خورشیدی، ۱۷ اکتبر ۱۹۰۶) افتتاح و تا ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۶ که به دستور محمدعلی شاه و لیاخوف روسی به توپ بسته شد، مشغول به کار بود. در این مجلس قوانین بسیاری تدوین شد و به تصویب رسید. یکی از این قوانین «قانون انجمن های ایالتی و ولایتی» مشتمل بر ۱۲۲ ماده بود که تقریباً حکم شوراهای شهری و استانی فعلی را داشت. تشکیل انجمن ها (شوراوارها) سبب شد تا با توجه به فور ماسیون تاریخی- اقتصادی آن عصر، مقداری از تمرکز قدرت استبداد هیئت حاکمه و بر قدرت نشستگان کاسته شود. قبل از این تاریخ در منطقه استرآباد انجمن رسمی همچون «انجمن سری» در آذربایجان (تبریز) و «انجمن ستار» در گیلان (رشت) وجود نداشت. فقط رهبران مشروطه طلب استرآباد به طور غیر رسمی در منزل شیخ محمدباقر فاضل تجمع کرده و به رتق و فتق امور نیروهای مشروطه طلب می پرداختند. فاضل اندکی بعد مخصوصاً بعد از خلع محمدعلی شاه به سال ۱۳۲۹ ه-ق به وسیله «هیئت مدیره» بیست و دو نفره انقلاب، که به منطقه گمیشان و خواجه نفس استرآباد آمد تغییر مشی داده و به صف نیروهای ضد مشروطه پیوست. اما بعد از تصویب «ارکان انجمن ها» به سال ۱۳۲۵ ه. ق، انتخابات در استرآباد انجام گرفت و اعضای اولین انجمن (شوراوارها) منطقه استرآباد بدین شرح تعیین شدند: شیخ محمدحسین مقصدلوی استرآبادی (که بعد از طرف خود منتخبین به علت کثرت رأی از طرف مردم به ریاست انجمن مشروطه طلبان هم انتخاب شد)، آقا رمضان علی قاضی و کیل التجار، اسماعیل قاضی، شیخ حمزه، حاج محمد رضا باقری، آقا محمد قاسم کاشف، حاج محمد شفیع، حسین رسول زاده، سید طاهر مساوات، سید محمد سستايش، محمدابراهیم کمالی. البته دو شخصیت دیگر از سرخنکلاته هم حامی اعضای این انجمن بوده اند که یکی از آن دو نفر حاج رحیم خان مقصدلوی بود که رهبر شاخه نظامی مشروطه طلبان استرآباد محسوب می شد. بر اساس تقسیمات سیاسی و کشوری آن زمان، ایالات به محدوده استانی و ولایات به محدوده شهرستان اطلاق می گردید. در ایالت استرآباد عصر قاجار، انجمن ایالتی در خود شهر استرآباد مستقر بود و غیر از آن فقط برای مدت کوتاهی در بندر گز و منطقه رامیان، کنول و فندرسک انجمن های کوچک و ناپایداری تشکیل شد که به خاطر قدرت فئودال ها و خان های ضد مشروطه مستحیل گردیدند. مقاله اسدالله معطوفی، نشریه گلشن مهر، آذر ماه ۱۳۸۲].

۲. اسدالله معینی، جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۴، ص ۶۷.





روز ۲۰ دسامبر [۲۸ آذر سال ۱۲۸۷ شمسی مطابق با ۲۵ ذی القعدة ۱۳۲۶ قمری] چهار ساعت به غروب مانده، شاه با مشیرالسلطنه و امیربهدادر جنگ ایالت [استرآباد - امیر مکرّم -] را با اشخاص مشروطه خواه [این شهر] در تلگراف خانه احضار می نمایند. اولاً شاه به ایالت [استرآباد] تلگراف کرده: این چند نفر اشرار [مشروطه خواه!] را گرفته به تهران بفرستید.

ایالت جواب داده: این اشخاص اشرار نیستند، تماماً علما و تجار [اند] که حالیه با استعداد لازمه در تلگراف خانه حاضرند، از قوه به فعل نمی آید و استعفا می دهم.

جواب آمد: بسیار خوب شما با استعداد شخصی بمانید تا اینکه سردار مظفر با دو فوج و دو عراده توپ به استرآباد آمده تکلیف شما را معین خواهد کرد.

ایضاً تلگرافی [از سوی محمد علی شاه] خطاب به علما و تجار مشروطه خواه [استرآباد آمد مبنی بر این که]، این حرکات و حشیانه را به کنار بگذارد. من، [فرمان] مشروطه [را] دو ماه است [که] در تهران داده ام و همچنین هم معین شده، شما هم از طرف خودتان و کیل بفرستید.

مجدداً [به دنبال آن] صدراعظم [نیز] تلگراف نمودند: به موجب راپرت های استرآباد، اغتشاش کلی [همه] ملت نموده اند، باعث نشوید اعلی حضرت همایونی به غضب آمده، خون مسلمانان ناحق ریخته شود. اما پاسخ کوبنده مشروطه خواهان استرآباد به محمد علی شاه چنین بود:

بلوای ماها برای این است که مشروطه و انجمن مخصوص در استرآباد می خواهیم. به موجب اسناد معتبره که از پیشوایان ما رسیده به شاه سفاک که خون مسلمانان را در آذربایجان [ریخته و] شریک [جرم] شده است، اطاعت او، از جمله محرمات است و مالیات هم به او نمی دهیم.

عین لایحه علمای روحانی را در تلگراف درج نموده و صریح جواب دادند که شما را به سلطنت قبول نداریم، این یک مشت رعیت استرآباد جاناً و مالاً برای دایر کردن مشروطه حاضریم. آنچه از شما بر می آید

کوتاهی نکنید.^۱

در چنین شرایطی مبارزات مشروطه خواهان استان گلستان هنوز به پیروزی نرسیده بود و مجاهدت های آنان هم چنان ادامه داشت تا اینکه عده ای از انقلابیون گیلان به فرماندهی پاونف به استرآباد آمدند و به یاری آن ها شتافتند که در نتیجه مدتی بعد حکومت استرآباد به دست مشروطه خواهان افتاد.^۲

به رغم همه تهدیدات و تعدیات محمدعلی شاه قاجار، مردم مشروطه خواه مقاومت کردند و سه سال در برابر استبداد او ایستادند و همه مشکلات و زیان های مالی و جانی را به جان خریدند و حتی وقتی آزادی خواهان گیلان برای فتح تهران از هیئت رئیسه انجمن مشروطه طلبان استرآباد نیروی کمکی خواستند هیئت رئیسه مخصوصاً حاج محمدحسین مقصدولو برای این منظور به روستای سرخنکلاته، نزد رحیم خان مقصدولو رفت و او را برای کمک به آزادی خواهان گیلان و رشت ترغیب و مأمور نمود. رحیم خان عده ای از روستاییان سرخنکلاته و دهات اطراف و جمعی از ترکمن ها را برای اعزام و شرکت در فتح تهران آماده نمود. ناگهان خبر خلع محمدعلی شاه و تاج گذاری احمد شاه رسید و مردم استرآباد را به وجد آورد. (در تاریخ ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق با ۱۲۸۸ شمسی) به همین علت، انجمنی ها مسجد جامع شهر را فرش کردند و این خبر را بر منبر قرائت نمودند و با شلیک چند تیر، خلع محمدعلی شاه را جشن گرفتند و سه شب شهر استرآباد را چراغانی و مردم شادی کردند؛ به طوری که اهالی استرآباد و روستاهای اطراف برای صرف جای و شربت دائماً به مسجد جامع می آمدند.^۳

پس از پیروزی مشروطه خواهان بر قوای استبداد در تهران توسط مجاهدان تبریز، اصفهان و گیلان، دولت مشروطه روی کار آمد و بار دیگر امیر اعظم ادر او آخر سال ۱۳۲۸ هجری قمری [به حکومت استرآباد منصوب شد و به این شهر آمد و به مقر حکومتی رفت. او سپس رؤسای ایلات و عشایر منطقه را از اطراف به استرآباد احضار کرد که از رامیان شیخ عبدالحسین، و از فندرسک میرمهدی خان - برادر ایلخانی - نیز همراه سایرین به استرآباد رفتند. امیر اعظم بعد از اینکه مطالب خود را بیان نمود. از نمایندگان حاجیلر، فندرسک، رامیان و کوهسارات خواست که نظرشان را در مورد سعداله خان بیان کنند. آن ها هم عموماً عدم رضایت خود را اعلام نمودند. آنگاه برای سرپرستی بلوک فندرسک از نمایندگان خواست کسی را به جای سعداله خان معرفی

۱. ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، *مخبرات استرآباد*، همان، ص ۸۸.

۲. ایوانف، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه آذر تبریزی، بی تا، بی نا، ص ۸۴.

۳. اسدالله سعیدی، *استرآباد و گرگان در بستر تاریخ ایران*، ص ۲۹۸.





نمایند که شیخ عبدالحسین و سایرین به اتفاق، میرمهدی خان را برای این منظور اولی به دیگران دانستند که در نتیجه امیر اعظم هم او را به این سمت برگزید و به او تذکر داد که باید هر چه زودتر خانواده سعداله خان را از خان ببین به سوی شهر حرکت دهد و در جای مخصوص از آن‌ها نگهداری شود، تا سعداله خان آمده خود را معرفی نماید. میرمهدی خان برای حفظ موقعیتی که به دست آورده بود، ناگزیر از امتثال امر و ناچار گردید این دستور را به اجرا گذارد. اما وقتی که ایلخانی، از گرفتاری خانواده خود مطلع شد، فوراً از ترکمن صحرا حرکت کرده و به شهر استرآباد رفت و خود را تسلیم امیر اعظم نمود. امیر اعظم با وجودی که قرآن مهر کرده و به او قول داده بود که به هیچ وجه برای او ایجاد مزاحمت نکنند، اما برخلاف تعهد و قول و قرار خود، او را دستگیر کرده و به همراه عده‌ای سرباز شبانه، از شهر به قریه تاش فرستاد که در آنجا ایلخانی را به قتل رساندند.^۱ اما با وجود خلع محمدعلی شاه از قدرت (و تعیین پسرش احمد شاه قاجار به جایش) محمدعلی شاه باز هم دست از شیطنت علیه مشروطه خواهان برداشت و به استان گلستان به ویژه ترکمن صحرا آمد و با حمایت روس‌ها و ترکمن‌ها به ایجاد ناامنی و انتقام از مخالفانش و جمع‌آوری قشون و سرباز برای بازستانی تاج و تخت خود مشغول شد. چنان که یکی از مقامات محلی خبر این موضوع را در آن ایام برای وزارت داخله چنین گزارش نموده است:

نمره ۱۱ دولتی فوری مقام منیع وزارت جلیله داخله از قراری که اظهار آدم مخصوص^۲ که محرمانه فرستاده بودم که نقطه و استعداد محمدعلی میرزا را معین نماید ۷ روز قبل محمدعلی میرزا در گمش تپه با چهارصد نفر تراکمه در اوبه جعفر بای و آتابای بود. چهارصد نفر هم در استرآباد سوار داشته به قلیچ ایشان که سابقاً عرض شده مراجعت نموده، سپرده است که از هر طایفه سیصد - چهارصد نفر بیایند که پس از اجتماع به گمش تپه به طرف خراسان حرکت نمایند. مخارج محمدعلی میرزا و سوار را استرآبادی‌ها می‌دهند. قلعه ارباب را به حکم محمدعلی میرزا و سوار را استرآبادی می‌دهد. قلعه ارباب را به حکم محمدعلی میرزا آتش زده عیال و اطفال را کشته [و] اسیر نموده‌اند. محض اطلاع عرض شد.

۱. محمدعلی سعیدی، همان، ص ۱۰۵-۱۰۴.

۲. منظور فرد جاسوس است.

آقای اسدالله معطوفی که جامع‌تر به این موضوع پرداخته، می‌نویسد:

به درخواست و تحریک محمدعلی شاه مخلوع، تعدادی از خان‌های منطقه در رأس سپاهی که عده‌ای از آن‌ها تراکمه اجیر شده بودند، با حمایت بسیاری از مخالفان سرخورده ضدمشروطه این منطقه، با توپ‌های دولتی آق قلعه به سوی استرآباد آمدند. اهالی روستای محمدآباد از مقابل آن‌ها گریختند و به استرآباد پناه آوردند. بلافاصله برج و باروی [دفاعی] شهر مرمت گردید. سپس سپاه مشروطه‌طلبان استرآباد در شمال شهر، در ده محمدآباد درگیر نبرد با سپاه ضد مشروطه این منطقه شدند. اوایل نبرد پیروزی با انجمنی‌ها بود ولی بعد از گریختن سپاه مقابل، که حيله‌ای بیش نبود تا مجاهدین را به دنبال خود بکشاند، مجاهدین در باتلاق‌ها فرو رفتند. سپاه در حال فرار ضد مشروطه، برگشت و با شلیک توپ و تفنگ بسیاری از مجاهدان را کشتند و بقیه به استرآباد گریختند. سپس مخالفان، روستای محمدآباد و چند روستای دیگر را غارت کرده و آتش زدند و به سوی استرآباد آمدند. ولی احتمالاً به درخواست کنسول روس وارد شهر نشدند. پاونف گریخت و همراهان وی در معیت چند تن از سران مشروطه طلب استرآباد به قنسولگری [روس] پناهنده شدند.

در این شرایط پر تشنج، محمدعلی شاه مخلوع از راه دور انتظام‌الدوله نوری پسر سردار امجد را حاکم استرآباد نمود. وی با شنیدن خبر از راه رسیدن ۴۰۰ نفر سپاه مشروطه طلب، از راه رامیان به استرآباد آمد و به قنسولگری روس پناه برد. پس از وی [مستبدین] عسکرخان عطاءالملک عبدالملکی زاغمرزی را حاکم استرآباد نمودند. وی با ۲۰۰ نفر ترکمان به سوی استرآباد آمد ولی اهالی شهر به سرپرستی حاج محمد شفیع مسلح شدند؛ به‌علاوه صمصام لشکر پسر ایلخانی نیز با نیروی روستاهای اطراف به استرآباد آمد و بر برج‌ها و باروی شهر سنگر گرفتند و آماده دفاع گردیدند. [در نتیجه] عسکرخان از [همان] راه

۱. عزیزالله شادلو پسر یارمحمدخان سهام‌الدوله بجنوردی است که در سال ۱۳۲۲ق به حکمرانی بجنورد و استرآباد رسید.





[که] آمده، بازگشت.

در بحبوحه این شرایط بحرانی سعداله خان نیز خود را حاکم استرآباد دانسته و قصد ورود به شهر را داشت، ولی با مخالفت مردم استرآباد روبه‌رو گردید. وی آب زیارت (خواصه رود) را که مورد استفاده مردم در داخل شهر بود به روی آن‌ها بست. مردم به ناچار دروازه‌های شهر را به رویش گشودند. وی پس از ورود به استرآباد محمدحسین مقصودلو، آقا رمضان علی و کیل التجار، محمدابراهیم کمالی و دیگر سران شهر را تهدید کرد [که] هیچ‌گونه کمکی به مشروطه‌طلبان نکنند.

هم‌زمان با این وقایع گروهی دیگر از قزاقان به فرماندهی یک افسر روسی برای حفظ تبعه خود و پناهندگان، از راه بندر گز به استرآباد آمدند و به قنسولگری رفتند. پس از ورود قزاق‌ها ناگهان خبر ورود محمدعلی شاه از طریق روسیه به میان ترکمانان گمش تپه، در استرآباد وحشت آفرید. وی با تقسیم پول بین تراکمه حمایت آن‌ها را جلب کرد و بسیاری از آن‌ها را برای تعلیم توپ و تفنگ که از اروپا با خود آورده بود، آماده نمود. خان‌ها و فتودال‌های منطقه هم به همراهی ارشدالدوله (شوهر عمه محمدعلی شاه که زن مطلقه ملیجک را گرفته بود) و حمایت محمدعلی شاه به سوی استرآباد سرازیر شدند. مشروطه‌طلبان نیز سردار محیی را که رئیس اردوی مازندران و استرآباد بود مأمور دفع همگی این عده نمودند. این دو نیرو در کردمحلّه (کردکوی) درگیر یک نبرد خونین شدند. با رسیدن مجاهدان استرآباد، سپاه ارشدالدوله مغلوب گردید. ارشدالدوله بعد از چند نبرد در نقاط مختلف، دو سال بعد تیرباران شد. دولت مشروطه در تهران بلافاصله برای تثبیت امنیت استرآباد که با هجوم مجدد طرفداران محمدعلی شاه مواجه شده بود، تعدادی آژان و امنیه به این شهر فرستاد. سپس به سفارتخانه‌های روس و انگلیس اولتیماتوم داد تا از محمدعلی شاه و حامیان وی در منطقه استرآباد حمایتی به عمل نیاورند. با تثبیت قدرت نیروهای فاتح مشروطه طلب در تهران، اوضاع شهرهای مختلف کشور نیز برای مشروطه‌طلبان مساعدتر شد؛ چنان که در استرآباد مشروطه‌طلبان قدرت ابراز وجود مجدد یافتند و بسیاری از مخالفان مشروطه گریخته

یا مخفی شدند.

سردار محیی مدتی در استرآباد ماند ولی با شنیدن خبر تجمع خان‌های طرفدار محمدعلی شاه مخلوع به رهبری شعاع‌السلطنه و قهار خان (از خوانین نوکنده، لیوان، کلاته و بلوک انزان)، به جمع‌آوری نیرو پرداخت. سپس به همراه مشروطه‌خواهان استرآباد برای متفرق کردن آن‌ها به سوی بندر گز آمدند. در یک درگیری شدید مشروطه‌طلبان شکست خوردند و بسیاری از آن‌ها کشته و عده‌ای هم به سوی دریا و جنگل گریختند. سردار محیی نیز به تهران بازگشت. مشروطه‌طلبان استرآباد از ترس جان چندین بار تلگراف به تهران مخابره نمودند. مدتی بعد در میان طوفان و برف سنگین شاهزاده ظفرالسلطنه وارد استرآباد شد تا به اوضاع این منطقه سر و سامان بدهد.

مشیرالدوله این بار موقتاً لواءالملک را نایب‌الحکومه استرآباد کرد؛ سپس چندی بعد ابوالفتح خان را جایگزینش نمود. وی دستور داد آقا محمدتقی خان کلانتر را معزول کنند و ریاست نظمیه را همچون گذشته به حسین خان بسپارند.

چند صبحی از آرامش در استرآباد نگذشته بود که [ماه رجب ۱۳۲۹ق] خبر حرکت محمدعلی شاه از ترکمن صحرا به سوی استرآباد، مردم را به ولوله انداخت. اردوی محمدعلی شاه به ساعد لشکر خبر دادند که شرایط را در استرآباد مهیا نماید تا شاه (مخلوع) و سپاهش وارد شهر شوند. محمدعلی شاه هنوز به بعضی از خان‌ها و فئودال‌های بزرگ منطقه و عده‌ای از سران ترکمن و کنسول روس در استرآباد دلگرمی داشت.

چند روز بعد وی با اردوی خود از دروازه بسطام وارد شهر شد و به تلگراف‌خانه رفت. سپس در دیوان‌خانه ارگ دولتی و عمارت کلاه‌فرنگی ساکن شد. عده‌ای از تجار، کسبه و اشراف شهر مثل آقا صادق و آقا میرزاهادی به همراه چند تن دیگر برای عرض خیر مقدم به دیدارش رفتند.

مردم استرآباد از ترس خونریزی و مرگ دکان‌ها را بستند و به خانه‌ها پناه بردند. عده‌ای از انجمنی‌ها از ترس انتقام‌گیری به کنسول‌گری پناه



بردند. بعضی از آن‌ها به سوی بسطام و شاهرود عقب‌نشینی نمودند و از راه قزلق، گاه‌به‌گاه به اردوی محمدعلی شاه هجوم می‌آوردند. تفنگ‌های مورد استفاده بین طرفین ۳ تیر، ۵ تیر و موزر بود. روس‌ها هم مقداری از تفنگ‌های معروف خود «برزنکه» را برای هواداران محمدعلی شاه فرستاده بودند. قبل از ورود محمدعلی شاه، محمدحسین مقصدلواز رهبران فعال مشروطه که به خراسان رفته بود؛ اینک در شاهرود با اجازه قنسول روس به استرآباد بازگشت و قرار شد در خانه بماند و با مردم ملاقاتی نداشته باشد... با استقرار محمدعلی شاه در استرآباد، خان‌های منطقه مثل قهارخان، سالارالدوله، سالار معزز، امیر مکرّم، اسماعیل خان صارم‌الممالک (سرتیپ فوج دودانگه) قدرت ابراز وجود یافته و در منطقه به اعمال نفوذ پرداختند. محمدعلی شاه در استرآباد فرمان عفو عمومی صادر کرد. شب اول بازار را چراغانی کردند ولی از روز دوم غارت و بدرفتاری توسط سپاهیان او شروع شد. عده‌ای از قشون در اطراف عمارت ارگ ساکن شده بودند و عده‌ای هم در محلات مختلف استرآباد پخش شده و در مساجد، تکایا و منازل اطراق نمودند.^۱

استقرار محمدعلی شاه چندان در گرگان دوام نیاورد، زیرا برای بازپس‌گیری تاج و تخت، تصمیم به حرکت به سوی تهران گرفت. به همین دلیل او سپاهیان‌ش را دو دسته نمود تا یک دسته به فرماندهی ارشدالدوله از راه شاهرود عازم تهران شوند، و دسته دیگر همراه خودش از مسیر مازندران حرکت نمایند. او برای تأمین مخارج سپاهیان‌ش دستور داد: محصول شالی املاک دیوانی را به رعایا، سلف‌فروشی کنند و پولش را به سرعت و اجبار بگیرند که مأموران‌ش هم با زور و غیظ پول را از کشاورزان بیچاره می‌ستاندند. لذا او سردار اشرف را - که به صمصام لشکر معروف بود - به حکومت دامغان و سمنان منصوب کرد، که همراه با ارشدالدوله به طرف شاهرود به راه افتادند. ارشدالدوله پس از فتح دامغان و سپس سمنان و استقرار سردار اشرف در آن ناحیه، به سوی تهران حرکت نمود. او و سپاهیان‌ش با کبر و غرور، مردم ساکن در مسیر را اذیت و آزار می‌کردند و سرمایه آن‌ها را می‌چاپیدند. تا اینکه در محل امام‌زاده هاشم توسط مجاهدان مشروطه به دام افتادند و تار و مار شدند و ارشدالدوله هم اسیر و به دار کشیده شد. مرحوم سیدرضا عرفانی این وقایع را چنین به نظم در آورده است:

۱. اسدالله معطوفی، همان، ص ۳۰۳-۳۰۱.

سواران ارشد همه بی خیال
همه فکر آزار و تاراج خلق
که یکباره آواز تیر و تفنگ
همه مات و مبهوت کین تیر چیست؟
همه بی تفکر در آن رستخیز
چه شد سیصد و بیست و نه از هزار
به هنگام برگشتن از آن دیار
از طرف دیگر محمدعلی شاه پس از خروج دسته ارشدالدوله از گرگان، خود به
اتفاق بقیه سپاهیانش از راه مازندران به سوی تهران حرکت کرد. اما قبل از حرکت،
حاجب الدوله را برای اخذ مالیات از مردم در گرگان گذاشت. سپس محمدعلی شاه با
عده‌ای از صاحب‌منصبان و خان‌زادگان محلی و سپاهیانش به راه افتاد که تا آمل به
آسانی عبور کرد، اما در نزدیک فیروز کوه با قوای دولتی مواجه و در گیر شد و شکست
خورد و سپس دوباره به سوی گرگان بازگشت و به خواجه‌نفس گریخت.^۱

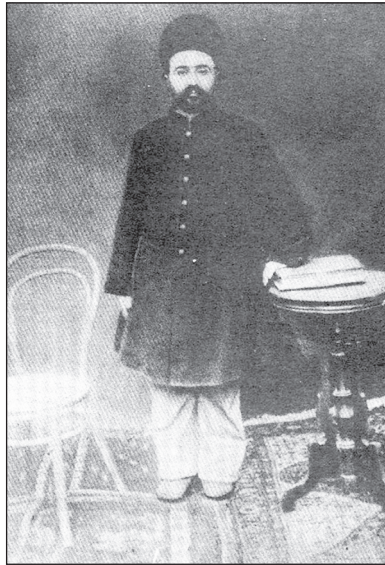
مشروطه خواهی در دیگر مناطق استرآباد

البته نهضت مشروطه فقط معطوف به گرگان نبود بلکه سایر نقاط استان گلستان
نیز کم و بیش در گیر با مستبدان و خان‌های ستمگر بودند و فریاد عدالت خواهی سر
می‌دادند. از جمله خطه رامیان، فندرسک و علی‌آباد کتول نیز نقش آفرینی‌های خوبی
در این جنبش سراسری داشتند. به همین دلیل زمانی که نوای آزادی و مشروطه‌خواهی
در تهران بلند شد و ملت ایران به رهبری علما دست به قیام بر ضد مظفرالدین شاه و
عین‌الدوله و بعد هم محمدعلی شاه زدند،^۲ آقای شیخ عبدالحسین که از علمای برجسته
عصر خود در این منطقه بود، و روحی آزاد و افکاری بلند داشت، دعوت مشروطه‌خواهان
را پذیرفت و در صدد تبلیغ این نهضت عدالت‌خواهانه برآمد. او شجاعانه مفسد و معایب
دولت استبداد و مزایای مشروطه‌خواهی را به مردم رامیان تفهیم می‌نمود و در منابر و
مساجد، مخصوصاً در اعیاد و سوگواری‌ها بدون پروا و احتیاط با صدای بلند به مستبدین
می‌تاخت، و به اجتماع مردم گوشزد می‌کرد که خودمختاری حکام ولایات از جمله
سعداله خان و عباس خان در این منطقه، نمونه بارزی از دولت استبدادی است که این

۱. اسدالله معینی، همان، ص ۷۱-۷۰.

۲. غلامرضا خارکوهی، همان، ص ۲۶.





سعداله‌خان میرفندرسکی (ایلخانی)

همه جور و سستم به مردم تحمیل می‌کنند. اکنون که فرمان آزادی مشروطیت از طرف شاه صادر گردیده، باید به این دوران سیاه خاتمه داده شود. حکام خودخواه و جابر باید از میان مردم طرد شوند و دست تجاوز آن‌ها باید از نوامیس مردم کوتاه گردد و قانون بر مردم حکومت نماید. او با این قبیل کلمات آتشین، مستمعین را سخت به هیجان می‌آورد و آن‌ها را برای هر گونه فداکاری آماده می‌نمود.

تا این که پس از اندک زمانی کوشش‌های او در روح و جان مردم مؤثر افتاد و تمام اهالی رامیان به او گرویدند و مرام مشروطه‌خواهی را پذیرفتند. موقعی که شیخ عبدالحسین علیه مستبدین وارد مبارزه گردید، ملا

عبدالجواد نیز - معروف به آخوند - که در نوده سکونت داشت، به فتوای علمای نجف اشرف به ترویج و توسعه انقلاب مشروطه در منطقه فندرسک و نوده پرداخت. لذا مردم نوده هم علیه سعداله خان قیام کردند. سعداله خان که این وضع را از ناحیه ملا عبدالجواد می‌دانست، برای تهدید او و تنبیه اهالی دستور داد که عده‌ای اسب‌سوار تر کمن به مردم انقلابی آنجا حمله نموده و زندگی و احشام آن‌ها را غارت کنند و به غنیمت بگیرند تا اهالی نوده دست از مشروطه‌خواهی بردارند. علاوه بر این او برادر خود فتح‌اله خان را نیز مأمور ساخت، تا آخوند (ملا عبدالجواد) را دستگیر کرده و به قریه شیرآباد بیاورد. اما به لحاظ موقعیت و نفوذی که آخوند در محل داشت، موفق به دستگیری او نگردیدند. ولی در عوض سعداله خان، قراء زمستان‌یرت، و تخته‌زمین را که متعلق به آخوند بود، مصادره کرد.

البته هم‌زمان با شورش و نهضتی که در رامیان و نوده در شرف تکوین بود، مرد شجاع معروفی به نام سید علی که بعدها به واسطه خدماتی که در راه مشروطه انجام داده بود، ملقب به سید المجاهدین شد، با همراهی آقا محمد چلق چورلی، که ساکن خان‌ببین و از یاران و مقربان سعداله خان بودند و اغلب با رامیانی‌ها هم سروکار و ارتباط داشتند،

ضمن تماس با شیخ عبدالحسین و ملا عبدالجواد، و با اطلاع از حقانیت قیام مردم، از سعداله خان برگشته و به مخالفت با او پرداختند. در نتیجه زمینه برای گسترش انقلاب مشروطه در خان‌بین بیشتر فراهم شد. اخبار این حوادث و مخالفت‌ها مکرر به گوش سعداله خان می‌رسید و او از این که می‌دید روز به روز پایه‌های حکومت استبدادی شاه و شخص خودش در این خطه سست‌تر می‌شود، خیلی ناراحت بود. اما با وجود این در استراتژی سیاسی و نظامی او، برنامه دیگری اولویت داشت و توطئه‌ای در سر می‌پروراند که اگر تحقق می‌یافت حل بقیه مسائل و سرکوب این گونه مخالفت‌ها ساده می‌نمود، و آن توطئه تسخیر استرآباد و دست یافتن به مقام حکومتی آنجا بود.^۱ چنان که مرحوم محمدعلی سعیدی می‌گوید:

روی این اصل سعداله خان بدون اینکه واکنشی از خود نسبت به مخالفین نشان بدهد، بعد از عزل و خروج امیراعظم از استرآباد نیروی بزرگی از تراکمه و محلی‌ها تشکیل داده و به استرآباد حمله برد. در بین راه اغلب از محلی‌ها که مخالف حمله او به استرآباد بودند به عنوانی از اردو خارج شده مراجعت کردند. سیدالمجاهدین و آقا محمد چورلی با استفاده از غیبت و سرگرمی سعداله خان در جای دیگر همراه عده زیادی از پیرمردان و ریش‌سفیدان خان‌بین به رامیان آمده پیمان اتحاد را با رامیانی‌ها علیه سعداله خان منعقد ساختند. بعد از انعقاد این پیمان چون شیخ عبدالحسین به تهران عزیمت کرده بود و رامیانی‌ها رهبر و پیشوایی برای خود نداشتند، لذا به شرح زیر مراتب را از آخوند استفسار نمودند که آیا این عمل آن‌ها با دستورات شرع مطابقت دارد یا خیر!

عرض عموم ریش‌سفیدان و اهالی رامیان به محضر مبارک این است: که الیوم را به تأیید و تحریک صاحب شرع انور، هم عهد و هم پیمان شده در مقام ترویج آقایان علماء اعلام و حجج اسلام - کثرالله امثالهم - برآمده تمام هم‌قسم شده‌ایم تا جان در بدن داریم باجان و مال و فرزند و عیال در راه دین کوشش و جهاد بنمائیم. فعلی هذا، لازم دانسته که به حضر تعالی عرضه بداریم هر چه بر حسب شرع انور مبارک مصلحت فدویان را می‌دانید مستحضرمان بفرمایید و حضر تعالی هم در مقام

۱. محمدعلی سعیدی، همان، ص ۸۹-۸۷.





زحمت برآمده به اطراف و اکناف و بمن کان متدیناً بدین الاسلام، اعلام فرمائید. اگر درد دین دارند ترویج حکم آقایان نجف بنمایند و تابع اهل ملت و جالسین مجلس شواری ملی شیداله ارکانه بشوند و حال دو، سه روز است که علناً اجتماع نموده و یا علی، کشیده و جداً با یکدیگر اتفاق و اتحاد نموده و بیعت با سادات کرده‌ایم. امید آن که از نظر صاحب شریعت و ائمه اطهار علیهم السلام موجب فراغ [خاطر باشد]... که دو روز قبل عریضه‌ای به محضر مبارک عرض کرده و ارسال نموده عریضه به محضر مبارک نرسیده، لذا دو مرتبه در مقام زحمت خاطر مبارک برآمده امیدواریم که به دو کلمه جواب سرفرازمان فرمایید. ادامه الله بقائه العالی.

ملا عبدالجواد [در پاسخ به این استفساریه] از این عمل که موجب تزلزل و برهم ریختن پایه اقتدار سعداله خان می شد اظهار خرسندی نمود و اهالی را به این اتحاد و اتفاق تبریک گفته و رضایت خاطر خود را اعلام نمود. به طوری که ذکر شد، پس از خروج امیراعظم از استرآباد، سعداله خان به دستور محمدعلی شاه برای سرکوبی مشروطه خواهان، نیروی بزرگی از تراکمه و غیره فراهم آورده و به استرآباد حمله برد. اهالی شهر از ورود او به شهر جلوگیری کردند. سعداله خان شهر را در محاصره گرفت. آب زیارت، را به روی اهالی بست و مردم در تنگنای بی‌آبی قرار گرفتند، ناچار دروازه‌های شهر را به روی او گشوده و با اعزاز و اکرام تمام او را وارد شهر کردند. پس از ورود به شهر در صدد منکوب ساختن مشروطه خواهان و مخالفین محمدعلی شاه برآمد، روی این تصمیم از بزرگان و رؤسای استرآباد، از قبیل حاجی رحیم خان، شیخ حسین، آقا رمضان علی و کیل التجار، محمدابراهیم کمالی و عده‌ای دیگر دعوت نمود که در موقع معین در نزد او حاضر شوند. مدعوین نزد سعداله خان رفتند. او در ابتدای سخن گفت: شما به چه علت علیه دولت قیام کرده و مشروطه را پذیرفته‌اید؟ مگر نمی‌دانید محمدعلی شاه نخواهد گذاشت مشروطه قوام بگیرد! من از شاه فرمان دارم که مخالفین دولت را منکوب و مخذول نمایم.

یکی از حاضرین (شاید حاج شیخ حسین باشد) اظهار داشت فرمان

آزادی مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه صادر شده و پایه حکومت استبداد در هم ریخته شده و تمام ملت ایران مشروطه را پذیرفته‌اند، خوب است که شما هم برای حفظ بقای خود با ما هم‌آهنگ شده به مشروطه‌خواهان بپیوندید، و محمدعلی شاه را به خودش واگذارید. سعداله خان از شنیدن این مطالب سخت خشمگین شد و بانگ برآورد: من هیچ‌گاه با شما هم‌آهنگ نخواهم شد، یعنی نخواهم گذاشت شما به مقاصد خود دست یابید، من این شهر را در زیر سم اسب‌های سواران خود خواهم کوبید و آن قدر سوار وارد شهر خواهم کرد تا هر یک توپ پارچه در دست ده نفر ترکمن بیفتد.

حاجی رحیم خان از کلمات عتاب‌آمیز سعداله خان برآشفت و فریاد زد: ای سعداله خان! بسیار به خود مغرور شده‌ای؛ باد نخوت را از سر بیرون کن، رویه مسالمت‌آمیز و احترامی که ما برای شما قائل شدیم، نه از راه جبن و یا خوف از شما بوده بلکه برای تفهیم مطلب و اتمام حجت به شما می‌باشد. قریباً خواهی دید چگونه مشروطه‌خواهان پیروز شده و طومار عمر مستبدین را در هم خواهند پیچید. از هم اکنون به شما اعلام می‌کنیم هر چه از دست شما ساخته است در مورد اهالی شهر کوتاهی نکنید و به موقع عمل بگذارید. سپس دستور داد تمام اهل مجلس حرکت کرده از نزد سعداله خان خارج شوند... سعداله خان پس از تسخیر استرآباد و گفت‌وگو با رؤسای شهر، تصمیم جدی گرفته بود که بزرگان شهر را متنوفاً از میان بردارد و شهر را یکپارچه در قبضه اختیار خود بگیرد. ولی شورش و بلوای رامیان نقشه او را بر هم زد و ناچار شد برای خاموش ساختن آتش انقلاب به فندرسک مراجعت کند. قبل از عزیمت خود وسایل تبعید حاجی شیخ حسین استرآبادی را که محبوب‌القلوب اهالی بود فراهم نمود و ترکمان‌ها را نیز تحریک کرد [تا] حاجی رحیم خان را در دهات اطراف شهر به قتل رسانیدند.

وقتی که سعداله خان با قوای ترکمن به استرآباد حمله برد و اهالی رامیان از این موضوع اطلاع حاصل کردند، و پیمان اتحاد با خان بیینی‌ها [به] وسیله سیدالمجاهدین بسته شد و آخوند ملا عبدالجواد نیز عمل آن‌ها را تأیید کرد، مردم رامیان اجتماع بزرگی تشکیل داده در خیابان و





کوچه‌ها به راه افتادند. و صدای یا علی، یا علی بلند کرده، به طرف منزل عباس خان رهسپار شدند و فریاد می‌کشیدند: عباس خان باید اموال مردم را پس بدهد و خود از رامیان بیرون برود.

عباس خان وقتی که از اجتماع مردم و حرکت آن‌ها به طرف خویش اطلاع حاصل کرد، زن و بچه‌های خود را به منزل شیخ عبدالحسین فرستاد و خود به مدرسه سعدیه پناه برد. همان طوری که قبلاً گفته شد، شیخ عبدالحسین در آن موقع در رامیان نبود و به عنوان معالجه و مداوا به تهران رفته بود. کارهای مدرسه را سیدمحمد فرزند میرزا بابا خاندوزی که از سادات فندرسک بود، اداره می‌کرد. (عزیمت شیخ به تهران اگرچه در ظاهر به نام معالجه بوده ولی در حقیقت جهت کسب اطلاع از وضع مرکز و ملاقات با علما و پیشوایان دین که خواهان آزادی مشروطیت بودند باید باشد زیرا بعد از مراجعت از تهران با شدت تمام علیه مستبدین وارد میدان مبارزه گردید.)

مردم رامیان پس از اینکه اطلاع حاصل کردند عباس خان در مدرسه تحصن اختیار کرده، به طرف مدرسه هجوم برده با کتک زدن سید محمد که مانع از ورود آن‌ها به مدرسه می‌شد، عباس خان را از مدرسه بیرون کشیده و با ضربات مشت و لگد او را به وسط خیابان آوردند. عباس خان ضمن کتک خوردن فریاد می‌کشید من مشروطه‌خواه هستم! مرا نکشید، هر چه بخواهید می‌دهم، بالاخره با وساطت پیرمردان رهایی پیدا کرد، و شبانه با برادرش ذبیح‌اله خان فرار نموده به شیرآباد رفتند. [سپس نجف بیگ را با استقبال شایان به رامیان دعوت و وارد کرده و زمام کلانتری را به او سپردند.]...

سعداله خان، که در تمام دوره زندگی خود و پدرش میرزا علی نقی خان با قدرت به سر برده و سالار مقتدر نامیده شده بود، هیچ‌گاه مواجه با چنین نهضت و انقلابی نشده بود و تصورش را هم نمی‌کرد. روی همین عقیده و غرور بود، وقتی که به او اطلاع می‌دادند مردم رامیان علیه شما تظاهرات می‌نمایند، و فندرسکی‌ها نیز زمزمه و نجوایی به منظور الحاق به رامیانی‌ها با هم دارند و عموماً از طرز رفتار شما نسبت به اهالی استرآباد ناراضی هستند، او ابداً اعتنایی به این گفته‌ها نداشت و ارزشی

برای مردم قائل نمی‌شد. همین بی‌اعتنایی و عدم توجه بود که موجب شد کاخ استقلال و عظمت او یک‌باره فرو ریزد و باعث اضمحلال قدرت و شوکت او گردد.

به هر حال، سعداله خان پس از شنیدن اخبار رامیان از انجام کارهای خود در استرآباد صرف نظر کرده و با عجله تمام خود را به فندرسک رسانیده و به شیرآباد وارد شد. در بدو امر به ترکمان‌هایی که ساخلوی گاو و گوسفندان اهالی رامیان بودند، دستور داد تمام آن‌ها را به نفع خود ضبط نمایند. ترکمان‌ها نیز چهل بلوک گاو و گوسفند اهالی رامیان و کوهستان را که بالغ بر چندین هزار رأس می‌شد، رانده به اترک و خاک روسیه بردند، که دیگر اثری از آن‌ها ظاهر نشد. آن‌گاه در صدد برآمد که نیروی بزرگی از تراکمه تشکیل داده به رامیان حمله نماید. ولی انقلابیون از قضایا اطلاع حاصل کردند. قبل از اینکه او موفق به انجام مقاصد خود گردد، حمله خود را به شیرآباد شروع کردند که نخستین حمله آزمایشی علیه زور و قدرت بود، باید آن را اولین برخورد مشروطه و استبداد در محیط فندرسک و رامیان نام نهاد. این نیرو از اهالی رامیان، نوده و خان‌بین و قراء کوهستانی تشکیل شده بود. نیروی مهاجمین شیرآباد را محاصره کردند جنگ و تیراندازی از دو طرف شروع شد و چند روز طول کشید و چون شیرآباد دارای استحکامات طبیعی بود، شورشیان کاری از پیش نبرده ناچار به بازگشت شدند... رامیانی‌ها پس از اینکه نتوانستند در شیرآباد کاری از پیش ببرند به رامیان مراجعت کردند و تصمیم گرفتند به جای گاو و گوسفند خود که مورد دستبرد تراکمه قرار گرفته بود، از اموال عباس خان برادر زاده سعداله خان استفاده نمایند... علی‌هذا مردم خود را به خانه‌های عباس خان رسانیدند و دست به غارت گشودند. کلیه اثاث منزل عباس خان به دست مردم به یغما رفت؛ به طوری که می‌گویند ثروت عباس خان از نقدینه (مسکوکات طلا و نقره و جواهرات) و اثاثیه و غیره به قدری بود، که عموم مردم هر یک به قدر کفایت از آن‌ها منتفع گردیدند.^۱

مردم منطقه علی‌آباد کتول نیز که سال‌ها طعم شلاق‌ها و





زور گویی‌های حکام و خوانین مستبد را چشیده بودند، وقتی اخبار انقلاب و آشوب رامیانی‌ها و فندرسکی‌ها را شنیدند با استفاده از فرصت به دست آمده به پا خاستند و علیه جور و ستم علی محمد خان (حاکم کتول) قیام نمودند. لذا وقتی خبر محصور شدن ایلخانی (سعدالله خان) در شیرآباد و غارت منزل عباس خان در رامیان به گوش کتولی‌ها رسید، یک‌باره تمام اهالی ضد علی محمد خان قیام کرده و منزل او را به محاصره خود در آوردند. در نتیجه علی محمد خان متوجه وضع خطرناک خود شد و دانست که مردم قصد کشتن و غارت منزل او را دارند. لذا در حالی که او لباس راحتی به تن داشت و مشغول کشیدن تریاک بود، از شدت ترس بی آن که فرصت تعویض لباس یابد، با همان وضع از راه نقب قناتی که در حیاطش بود فرار کرد و خود را به بیرون از آبادی رساند و با عاریه گرفتن لباس از چوپان‌ها به شیرآباد نزد ایلخانی (سعدالله خان) رفت. لذا وقتی اهالی از به دست آوردن علی محمد خان مأیوس شدند، دست به غارت منزلش زدند و کلیه وسایل او را به غنیمت گرفتند. عمارت و منازل او نیز به کلی ویران و منهدم گردید. بعد هم علی محمد خان از نزد ایلخانی به میان تراکمه رفت و مبتلا به مرض جرب (گال) شد که بر اثر غم و اندوه زیاد، بیماری حمله به او دست داد و عاقبت به واسطه عارضه حمله، به آتش افتاد و قسمتی از بدنش سوخت و در او به داز فوت نمود.^۱

آقای سید ضیاء میردیلمی نیز در این باره می‌گوید: علی محمد خان کتول بن آقاخان بن محمد صادق خان بن آقاخان که حاکمی سیاس بود همگام با دیگر مستبدان استرآباد و بلوکات علیه مشروطه خواهان فعالیت می‌کرد. البته بعید است که این مخالفت به انگیزه اسلامی و مشروطه خواهی بوده باشد. گرچه به حسب ظاهر او خود را مشروطه خواه می‌دانست. نامبرده و میر سعدالله خان فندرسکی، حاکم فندرسک در دوران استبداد صغیر در اثر مخالفت‌هایی که با امیراعظم - حاکم استرآباد - داشتند موفق گردیدند وی را از حکومت معزول نمایند. اما این موفقیت دیری نپایید که با پیروزی مجدد مشروطه خواهان ناگهان، سرو کله امیر اعظم به عنوان حاکم مشروطه خواه در استرآباد پیدا شد. مردم ایران که پیروزی مشروطیت را به عنوان غلبه ملت بر استبداد پنداشته



و سرمست از این پیروزی بودند، در گوشه و کنار مملکت حملاتی را علیه مستبدین و خوانین آغاز کردند و منطقه کتول نیز از این جریانات مستثنی نبوده است. در همین راستا در سال ۱۳۲۷ هـ ق مطابق با مرداد ماه سال ۱۲۸۸ شمسی، چند طایفه کتول متفقاً علیه علی محمد خان شورش کردند و موجبات متلاشی شدن حاکمیت وی را فراهم نمودند. گرچه این عمل یک حرکت مردمی بود که با رضایت بعضی از روحانیون صورت گرفت، اما به حدس قوی، امیر اعظم حاکم کینه‌توز استرآباد و بعضی از مشروطه خواهان آن شهر نیز به صورت مرئی و نامرئی در این شورش دست داشتند.^۱ در پایان این قسمت باید یادآور شویم که در طول سال‌های انقلاب مشروطه صدها نفر در استان گلستان به دست مستبدین، اشرار ترکمن صحرا و سربازان روس شهید و مجروح و در به در شدند که در این میان باید از شهید رحیم خان مقصودلو نام برد که خود یکی از سران مشروطه استرآباد بود و جانش را نیز در همین راه فدا کرد. چنان که در یکی از گزارشات مربوط به فروردین ماه سال ۱۲۸۸ شمسی چنین آمده است:

ظاهراً طایفه جعفر بای ترکمان در چندی قبل به [محمد علی] شاه تلگراف نمودند که طرفدار او هستند و اگر شاه فرماندهی برای آن‌ها بفرستد، میلیون [مشروطه خواهان] را (قلع و قمع) خواهند نمود. میلیون شخص حاجی رحیم خان [مقصودلو] نام را فرستادند که رؤسای ترکمان را جمع نموده و از آن‌ها تقاضا بنماید که برای همراهی با مردم میلیون قسم یاد بنمایند. [اما] تراکمه او را به قتل رسانیده و اموال او را غارت نموده و پنج هزار خشم او و دیگر اهالی را به غنیمت بردند. میلیون بالاخره نعش او را کشف نموده و با تجلیل و تشییع کاملی مدفون نمودند.^۲

سرانجام مشروطه و مشروطه خواهی

متأسفانه انقلاب مشروطه با دسیسه‌های گوناگون عوامل داخلی و خارجی (به ویژه جیره خواران روس و انگلیس و روشنفکران لائیک) و نیز با کوتاهی و کناره‌گیری و ایجاد شکاف و اختلاف در میان رهبران مذهبی، بی نتیجه ماند و برخلاف خواست عمومی که تعدیل قدرت مطلقه شاه و حکام ولایات و نیز کاهش ظلم و جور بی حد و حصر آنان

۱. سید ضیاء میردیلیمی، همان، ص ۱۴۰.

۲. احمد بشیری، آبی، همان، ص ۵۳۰.



و افزایش عدالت و رفاه و آسایش مردم مسلمان بود، نهضت مشروطه به حداقل اهداف خود دست یافت.^۱

چنان که به گفته یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی دوره اول - آقا سید حسین - هنوز رشوه از مردم گرفته می‌شد و مالیات بی‌جهت کم و زیاد می‌شد و عزل و نصب حکام بدون تصویب و اطلاع مجلس انجام می‌شد. آقای میرزا فضل‌علی نیز با انتقاد از بی‌خاصیتی مجلس شورای ملی دوره اول می‌گوید:

ما هنوز از مجلس ملی خودمان نتیجه نگرفته‌ایم؛ این آقای حجت‌الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد صریحاً فرمودند هنوز احدی از وزرا و حکام دست از کارهای سابق خودشان برنداشته‌اند.^۲

باز نماینده دیگری به نام آقا سید حسین می‌گوید:

پانزده شاهی حقوق صندوق را چرا بدون تصویب مجلس بخشیدند، صحت هر عملی منوط به امضا و تصویب مجلس است. عزل و نصب حکام و عمل مالیه بایست با تصویب مجلس باشد چرا با اینکه شاه ما کمال همراهی دارند این مطالب بدون اطلاع و تصویب مجلس صورت پذیرد.^۳ و سیدالحکماء - نماینده‌ای دیگر - سخن از خودسری‌های قزاق‌خانه به میان می‌آورد و می‌گوید:

کنترات قزاق‌خانه را بایست فهمید که سالی دو بیست و هشتاد هزار تومان که از دولت می‌گیرند، چه کرده و می‌کنند این‌ها همه ضرر دولت و ملت است. چرا رسیدگی و تحقیق نمی‌شود و قواعد مسئولیت به عمل نمی‌آید.^۴

کار به جایی رسید که حسن تقی‌زاده که مدافع سرسخت غربی کردن ایران و حکومت مشروطه انگلیسی بود، می‌گفت:

می‌خواهم بگویم که این مشروطیت را در جاهای دیگر دنیا با زحمات چندین ساله اختراع کردند. چون هر چیز اختراعی را بخواهیم از مأخذش برداریم باید با تمام جزئیات و آلات آن برداریم. و اگر ما ساعت را بخواهیم برای تعیین وقت قبول کنیم و لکن یکی از چرخ‌های آن را

۱. غلامرضا خارکوهی، همان، ص ۳۵.

۲. مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره اول، جلسه ۴۸، ص ۴۸.

۳. مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره اول، جلسه ۱۸، ص ۱۸.

۴. همان.

نگذاریم، کار نخواهد کرد. و نتیجه که تعیین وقت است به عمل نخواهد آمد و در این موارد، عدم به از وجود ناقص است که ضرر مالی خواهد داشت.^۱

با وجود آن که تقی‌زاده ظاهراً به خواسته خود که مشروطه غربی بود رسیده بود ولی اندکی بعد در مجلس فریاد بر می‌آورد که «ما هزاران درد بی‌درمان داریم»^۲ و باز می‌گوید:

می‌بینم در این روزها دکان داد و ستد باز است و بازار خرید و فروش منصب‌ها، با رواج مناصب است که می‌خرند و می‌فروشند. شانزده هزار تومان گرفته و مخزن را دادند. فلان قدر را گرفته و فلان کار را دادند... باید این امور توقیف باشد.»^۳

لذا پس از آن همه تلاش مردم انقلابی برای تحقق عدالت و امنیت، متأسفانه فرد فاسد و نالایق و مستبدتری مثل محمد علی شاه به پادشاهی می‌رسد و بعد هم کودک نابالغ ۱۲ ساله او (احمدشاه) بر تخت سلطنت می‌نشیند و ده‌ها صدر اعظم و وزیر و حاکم بی‌تدبیر و حيله‌گر و ستمگر دوباره زمام مناصب امور کشور و از جمله ولایت استرآباد را به دست می‌گیرند و دوباره بی‌قانونی، چپاولگری، بی‌عدالتی، فقر و گرسنگی، قتل و ناامنی گسترش می‌یابد و حتی پس از استقرار مشروطیت، مقامات غرب‌زده پاره‌پاره فراتر گذاشته و در جهت دین‌زدایی و کم‌رنگ کردن ارزش‌های اسلامی گام بر می‌دارند؛^۴ به طوری که یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی دوره اول - به نام آقا میرزا فضلعلی - در جلسه علنی با صراحت خواستار آزادی مطلق مطبوعات و انتشارات - ولو بر ضد دیانت مردم - می‌شود و می‌گوید:

با اصول قوانین مشروطه دنیا، در هیچ مملکتی نباید سانسور و ناظری برای انطباعات معین نمایند!^۵

از طرف دیگر روس و انگلیس هم به خصوص پس از شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی) کشور ما را کاملاً قبضه کرده بودند؛ در چنین اوضاعی دیگر امیدی به اصلاح امور ایران نمی‌رفت. به گفته محمدقلی مجد (مؤلف کتاب قحطی بزرگ)، جنگ

۱. همان.

۲. همان.

۳. مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره اول، جلسه ۳۴، ص ۳۴.

۴. غلامرضا خارکوهی، همان.

۵. مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره اول، جلسه ۴۸، ص ۴۸.





جهانی اول بی شک بزرگترین فاجعه در تاریخ ایران بود؛ زیرا ایران بزرگترین قربانی این جنگ بود. و در طول این جنگ بزرگ، ایران اسفناک‌ترین تراژدی طول تاریخش را به خود دید، به طوری که ۴۰ تا ۵۰ درصد جمعیت ایران (حدود ۱۰ تا ۱۳ میلیون نفر) بر اثر قحطی و بیماری جان باختند. به عبارت دیگر ایران قربانی یکی از بزرگ‌ترین نسل‌کشی‌های قرن بیستم بود و این فاجعه تماماً به خاطر اشغال کشور ما توسط متجاوزان روس و انگلیس رخ داد. از سوی دیگر در طول همین جنگ، ایران استقلالش را از دست داد. بر اساس نوشته دکتر علی‌اکبر ولایتی در کتاب *تاریخ روابط خارجی ایران* در دوره اول مشروطه که مستند به اسناد قدیمی وزارت خارجه ایران می‌باشد، منطقه استرآباد یا استان گلستان فعلی ۴ میلیون و ۲۶۰ هزار کرور تومان از ناحیه قشون روس خسارت مالی دیده که با توجه به این که هر کرور تومان معادل ۵۰۰ هزار تومان است، رقم کل خسارات وارده به استان گلستان در جنگ جهانی اول ۲۱۳۰ میلیارد تومان می‌شود. تعیین این خسارت‌ها پیرو بخشنامه مورخ ۲۷ مرداد سال ۱۲۹۶ ش وزارت خارجه ایران به عهده استان‌ها و «تشکیل کمیسیون تعیین خسارات جنگ» بوده است. شکی نیست که این خسارات شاید تقریبی و یا کمی اغراق‌آمیز باشد ولی صرفاً بخش‌های تجاری، کشاورزی، امور زیربنایی، دامداری و اماکن و سایر امور اقتصادی و اجتماعی استان گلستان را در بر می‌گیرد، در حالی که خسارات روحی و روانی و جانی وارده به مردم منطقه و خانه‌ها و اموالی که روس‌ها آتش زدند و به غارت بردند اصلاً قابل برآورد ریالی نیست.^۱

در پایان این نوشتار باید به این واقعیت تلخ اذعان کرد که ثمره شوم دخالت منورالفکرها و فراماسون‌ها در نهضت عدالتخواهی و کشیدن آن نهضت به سفارت انگلستان و اعدام و ترور رهبران آن نهضت و بند و بست‌ها و بده‌بستان‌های انگلیس و روس بر سر ایران، این بود که فراماسون‌ها در راه پیاده کردن نقشه‌های از پیش آماده شده «به تکاپو افتادند و هماهنگ با کارگزاران استعمار به انجام مأموریت‌هایی برخاستند؛ محمدولی خان تنکابنی (سپهدار)، علی‌قلی خان بختیاری (سردار اسعد)، نجف‌قلی خان بختیاری (صمصام السلطنه)، تقی‌زاده، یبرم‌خان ارمنی، جعفرقلی خان (سردار بهادر)، میرزا محمدعلی خان تربیت، حکیم‌الملک و... از عناصری بودند که در پی همدستی دولت‌های انگلیس و روس به کودتا دست زدند و در راه ریشه‌کن کردن نهضت

۱/ انقلاب، مرداد ۸۸، ش ۶۲-۶۱، ص ۷.

عدالتخواهی ملت ایران و برقراری نظام استبدادی در کارپیچ دموکراسی و مشروطه^۱ توطئه کردند و حکومت فراماسونری را حاکم کردند و سرانجام یک مهره بی سواد و دیکتاتور به نام رضا پالانی را از اصطبل انگلستان بیرون کشیدند و بر تخت سلطنت نشانند و به دست او خون مردم را در شیشه کردند.



۱. سید حمید روحانی، «نهضت مشروطه با محمدعلی میرزا و مباران مجلس»، ۱۵ خرداد، دوره سوم، ش ۴، ص ۹۰-۹۱.